هفته نامه خبری-فرهنگی
امرداد
بی مرزی و جاودانگی
Amordad
An Iranian weekly Cultural newspaper

Amordad vol.4 No.76
Tuesday September.16.2003
1000 rials
۸ صفحه شماره مسلسل ۷۶ سال چهارم
سه شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۸۲ خورشیدی
۲۵ شهریور ماه ۱۳۸۲ خورشیدی
۱۰۰۰ ریال

رئیس سازمان میراث فرهنگی کشور:
ناشناخته ماندن نقاط دور افتاده کشور، مهم ترین عامل توسعه نیافتگی
۸

۴
آمریکا
در خاموشی و ترس

۵
روستاهای شگفت‌انگیز ایران
۱.ماسوله

۷
سه سال از انتشار امرداد گذشت و اینک چهارمین بهار

در همایش بین المللی بزرگداشت فرهنگ زرتشتی در تاجیکستان عنوان شد:
رفتار بر اساس گفته های [اشو] زرتشت تنها راه نجات جهان است
۴

کشفیات جدید باستان شناسان ایران:
روستاییان «خونین» زنجان هنوز به زبان فارسی پهلوی صحبت می کنند
۴

مسجد جامعی در آیین گشایش همایش هزاره ناصرخسرو :
ما نیز خود را در برگزاری این آیین سهیم می دانیم

دهمین همایش سراسری اوستاخوانی و گاتاشناسی مانتره
«مانتره» با نوشتارهای اجتماعی دگرگون شد

دهمین همایش سراسری اوستاخوانی و گاتاشناسی مانتره از تاریخ چهارشنبه ۱۲ شهریورماه تا آدینه ۱۴ شهریورماه در تالار مارکار تهران پارس به همت کانون دانشجویان زرتشتی برگزار شد . این همایش امسال نیز مانند سالهای گذشته با استقبال کم همکیشان همراه بود.

به گزارش خبرنگار امرداد ، در این همایش که در دو بخش گاتاشناسی و اوستاخوانی برگزار شد در مرحله پایانی و در بخش اوستاخوانی تعداد شرکت کنندگان ۱۱۱ نفر بود که در پنج بخش اهنود زیر ۱۴ سال ، اهنودگات و اشتودگات ، کل گاتا و از برخوانی و در بخش گاتاشناسی تعداد شرکت کنندگان ۲۱ نفر بود و در چهار بخش گاتاشناسی رده اصلی زیر۱۸ سال ، گاتاشناسی رده اصلی بالای ۱۸ سال و گاتاشناسی رده جنبی و گاتاشناسی رده ترجمه شرکت کرده بودند . و از کل این شرکت کنندگان ۲۵ نفر از تهران و ۱۰۶ نفر از شهرستان بودند .

پس از سه روز رقابت نفرات برتر رده‌های مختلف مشخص شدند .

در بخش گاتاشناسی رده‌ی اصلی بالای ۱۸ سال : نفر اول : پریا ماونداداری از کرج با نوشتار یک مساوی بی نهایت ، نفر دوم : مهرناز بزرگی از کرج با نوشتار مانتراکلام مقدس و نفر سوم کامران لریان از یزد با نوشتار عهد و پیمان برگزیده شدند. در بخش گاتاشناسی رده‌ی اصلی زیر ۱۸ سال ، نفر اول : پریناز پرتوی از یزد با نوشتار ققنوس در آتش ، نفر دوم بهنام مرادیان از تهران با نوشتار دل در ادبیات فارسی و نفر سوم مازیار بزرگ از یزد با نوشتار محیط زیست در کیش زرتشتی بودند.

ادامه این خبر را در همین صفحه بخوانید

خشم باید باز داشته شود. در برابر ستم و زور باید ایستادگی کرد . ای کسانی که در پاک منشی استوارید ، برای پیشرفت و پیروزی راستی و درستی ، طرفدار و دوستدار راستی باشید ، چه جای چنین کسانی در پایان ، سرای اهورایی خواهد بود .
یسنا ۴۸ ،هات ۷ ،گاتها

در این شماره:

ادب و هنر ۴
مذهب، می مذهب ایرانی است
امید

سازمان فرهنگی اوشیهین اعلام کرده که جشنواره موسیقی مهرگان را در تاریخ ۱۹ مهرماه در محل کاپیلانو کالج شهر ونکوور کانادا برگزار می کند.

سخن نخست

تا چند روز دیگر زنگ مدارس به صدا در خواهد آمد و میلیون ها نفر از دانش آموزان ایرانی بر سر کلاس های درس خود حاضر می شوند . نوجوانان و جوانان زرتشتی نیز از این امر مستثنا نیستند و شش مدرسه متعلق به انجمن زرتشتیان تهران پذیرای آنها خواهند بود .

پس از تصویب قانونی مبنی بر اینکه مدارس خاص اقلیت های دینی می‌توانند مدیر اقلیت داشته باشند ، از میان سه مدرسه خاص زرتشتیان یعنی فیروز بهرام ، رستم آبادیان و جمشید جم ، مدیری زرتشتی برای دبیرستان فیروز بهرام انتخاب شد .جدای از این مسئله که آیا یک مدیر زرتشتی می‌تواند در یک مدرسه خاص زرتشتیان موفق باشد و یا اینکه اصولا این کار درست است یا خیر ، مسئله ای که بسیار مهم تر به نظر می‌رسد ، روند انتخاب یک مدیر لایق زرتشتی است .

به طور یقین و اگر بخواهیم از دریچه منطق به مسئله بنگریم ، بهترین افرادی که می توانند ویژگی های یک مدیر خوب زرتشتی را بر شمارند ، همانا فرهنگیان و آموزگارانی هستند که سال ها ، عمر خود را در مدارس گذرانده اند . در روند انتخاب مدیر دبیرستان فیروز بهرام با اینکه تا حدود بسیار کمی از نظر فرهنگیان جامعه استفاده شد ، اما دست کم صورت قضیه درست اجرا شد و انجمن زرتشتیان تهران در یک نشست با فرهنگیان نظر آنها را در مورد مدیر زرتشتی جویا شد .

اما متأسفانه شاهد هستیم که در مورد انتخاب مدیر مدرسه راهنمایی رستم آبادیان حتی همین نشست تشریفاتی و یک ساعته نیز برگزار نشد و پنج ، شش نفر از هموندان انجمن اولیا و مربیان این مدرسه پشت درهای بسته ، این تصمیم را گرفته و شخص مورد نظر خود را هم برگزیده اند و کمیسیون دو نفره آموزشی انجمن زرتشتیان تهران نیز پس از بررسی ، این موضوع را در هیأت مدیره انجمن مطرح کرده و انجمن هم با آن موافقت می‌کند . روندی که در هیچ کجای آن نشانی ازاظهار نظر کارشناسان ، دست کم در مورد فرد مورد نظر ، به چشم نمی خورد . این پنهان کاری تا آنجا پیش می رود که هموندان انجمن از خبرنگار ما می خواهند که از ذکر نام کاندیدای پست مدیریت مدرسه نیز خودداری کند .

در عصری که عصر شفافیت و پاسخگویی در قبال کارکردهای مسئولان است و در حالی که در یک جامعه اقلیت ، اصل اعتماد به یکدیگر شرط بقای آن جامعه است و در زمانی که استفاده از نظر کارشناسان امری متداول و معمول است ، کارهایی از این قبیل توجیه منطقی ندارد .

با وجود تجدید مجوز درمانگاه یگانگی:
اتاقهای درمانگاه یگانگی هنوز بدون استفاده اند

با وجود محیط مناسب برای احداث درمانگاه و تجدید مجوز درمانگاه یگانگی مشکلات اداری مانع این فعالیت سودآور برای جامعه زرتشتی شده است .

دکتر سیما کشاورزی رئیس کمیسیون بهداشت در گفتگو با خبر نگار امردادگفت : با وجود محیط خوب و مناسب و مورد تایید وزارت بهداشت ، درمان و آموزش پزشکی هنوز هم مشکلات اداری و مجهز نبودن درمانگاه مانع از سرگیری فعالیت این درمانگاه می شود .

بنا بر این گزارش ، با گذشت یک سال از فعالیت های کمیسیون بهداشت مبنی بر از سرگیری فعالیت درمانگاه یگانگی و استفاده از ۱۰ اتاق این درمانگاه تا کنون این کار مسکوت مانده است . اخبار رسیده حاکی است :دکتر لهراسب که هم‌اکنون در این درمانگاه به کار مشغول است ، به مسئولان کمیسیون بهداشت اجازه ورود به درمانگاه را نداده است.

کشاورزی افزود :خسرو دبستانی نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون بهداشت این مجلس ، چندی پیش با حضور در نشست انجمن اعلام کرد که مذاکراتی را با دکتر لهراسب برای جلب موافقت او با بازگشایی درمانگاه انجام خواهد داد که تا کنون نتیجه این مذاکرات به کمیسیون بهداشت انجمن اعلام نشده است.

دهمین همایش سراسری اوستاخوانی و گاتاشناسی مانتره
«مانتره» با نوشتارهای اجتماعی دگرگون شد

بنابر این گزارش ، درگاتاشناسی رده جنبی مهربان پولادی از اهواز با نوشتار هاله نورانی و در گاتاشناسی رده ترجمه فرحناز چهل مرد و دلارام چهل مرد از یزد با نوشتار اندریاس به عنوان نفرات برتر شناخته شدند. دربخش اوستاخوانی اهنودگات زیر ۱۴ سال نفر اول ، پریسا دانشمند از یزد ، نفر دوم ، مهتاب لریان از یزد و نفر سوم رویا نمیرانیان از تهران بودند . دربخش اوستاخوانی اهنودگات نفر اول منیژه شهریاری از یزد ، نفر دوم تریتی کیانی از تهران ، نفر سوم بانی بزرگ از یزد بودند . در بخش اوستاخوانی اهنوداشتودگات نفر اول شینم سلطانی‌پور از یزد ، نفر دوم مهرناز نمیرانیان از یزد و نفر سوم بهناز تیراندازی از تهران بودند. برگزیدگان اوستاخوانی رده‌ی کل گاتا نفر اول ، آذین فرهی‌فر از یزد ، نفر دوم ، ویدا جهانگیری از تهران و نفر سوم مهسا خسروی از یزد بودند. در بخش اوستاخوانی رده از برخوانی نیز نفر اول مهسا خسروی از یزد ، نفر دوم ویدا جهانگیری ا زتهران و نفر سوم پروا نمیرانیان از یزد بودند .

موبد دکتر جهانگیر اشیدری ، کوروش نیکنام ، دکتر رستم وحیدی ، دکتر کسری وفاداری و خانمها دکتر کتایون نمیرانیان ، فرزانه گشتاسب ، ماندانا معاونت داوران بخش گاتاشناسی این همایش بودند و همچنین موبد مهربان فیروزگری ، استادخدابخش یزدانی و خانمها مهسا خسروی ، شهناز شهزادی ، پروانه نمیرانیان ، آتریا کاویانی‌فر ، ویدا جهانگیری و راشین جهانگیری قضاوت بخش اوستاخوانی این دوره را بر عهده داشتند .

عدم حضور اعضای انجمن زرتشتیان تهران و دیگر انجمنها از جمله انتقاداتی بود که از طرف برگزار کنندگان این همایش بیان شد .

به گزارش خبرنگار ما ، از نکات بسیار جالب همایش امسال ، تعداد بیشتر نوشتارهای اجتماعی در مقایسه با نوشتارهای دینی بخش گاتاشناسی بود که بحث‌های بسیاری را بین شرکت‌کنندگان و داوران این همایش باعث شد . نوشتار « عهد و پیمان » نوشته کامران لریان که دارای مطالبی در مورد طلاق بود و همچنین نوشتار« ققنوس در آتش » نوشته پریناز پرتوی با محورعلل دین گریزی در بین جوانان و رهبران و آموزگاران دینی نا لایق ، از جمله این نوشتارها بودند .

همچنین در کنار برگزاری این همایش ، نمایشگاهی از آثار هنری هنرمندان زرتشتی به عنوان برنامه جنبی ، میزبان بازدیدکنندگان از این همایش بود که با استقبال خوبی نیز همراه شد . در این نمایشگاه آثار نقاشی ، خوشنویسی و دیگر کارهای جوانان زرتشتی به نمایش درآمده بود .

در حاشیه :

× در شب پایانی این همایش ، ناگهان برق همایشگاه مارکار قطع شد و تمام محوطه و تالار در تاریکی مطلق فرو رفت .

× همایشگاه مارکار از نظر امکانات بهداشتی و سرویس‌های آن به هیچ‌وجه شایسته برگزاری چنین همایشی نیست که بسیاری از برگزارکنندگان از انجمن زرتشتیان تهران خواستند تا این مسئله را حل کند .

× ویژه‌نامه‌ای با نام «مانتره‌سپند» در سه روز برگزاری این همایش ، جهت آگاهی همکیشان از نتایج روز پیش توسط کانون دانشجویان زرتشتی به چاپ می‌رسید که بسیار جالب توجه بود .

سیزدهمین سال درگذشت روانشاد اردشیر همتی :
می میرم و می ماند

کودکان زرتشتی مهدکودک اردشیر همتی کرمان در سیزدهمین سالگرد درگذشت شادروان اردشیر همتی ، برآرامگاه وی حاضر شده و با شاخه‌های گل ، خاطره‌اش را در دلها ، زندگی جاوید می بخشند .

کودکان ، امسال آمدند تا به این شکل ، نیک اندیشی و رادمردی پدر را ارج گذارند . پدری که گر چه خود ، فرزندی را به دنیا نیاورد اما اندیشه های بزرگش سالهاست که کودکان زیادی را همراه با آموزه‌های نیک اشوزرتشت در شهر کرمان می‌پرورانند .

اردشیر همتی خیراندیشی که نام او در گوشه شهر کرمان بر سردر مکان‌های فرهنگی ، ورزشی ، بهداشتی و آموزشی دلیل افتخار هر فرد زرتشتی است ، در سال ۱۲۷۹ خورشیدی در شهر کرمان به دنیا آمد .

وی پس از پایان تحصیلات دورهٔ ششم ابتدایی برای ورود به بازاری به شهر بم رفته و سرپرستی امور بازرگانی تجارت بم را بعهده گرفت . پس از مدتی به زادگاه خود بازگشت و با گوهربانو بهرام رئیس فرزند روانشاد بهرام رئیس پیوند زناشویی بست . این پیوند تنها یک پیوند ساده نبود . آنها از همان ابتدا پیمان بستند تا هر آنچه را در توان دارند با همکیشان و همنوعانشان شریک باشند . در اولین قدم هزینه ۱۰ نفر از کودکان بی‌سرپرست پرورشگاه کرمان را بعهده گرفتند و به این کارها همچنان ادامه دادند تا در سال ۱۳۲۷ کودکستان اردشیر همتی را در خیابان دادبین بازگشایی کردند که هم اکنون تبدیل به دبستان شده و به دلیل تعداد کم زرتشتیان ، با همان نام و به صورت مختلط تحت نظارت و سرپرستی آموزش و پرورش استان کرمان است . در سال ۱۳۴۸ برای تمرکز کارهای اداری ، کمیته ارباب اردشیر همتی وابسته به انجمن زرتشتیان کرمان تاسیس شد . که در سال ۱۳۴۳ اولین سالن سرپوشیده ورزشی کرمان را بر روی زمین موقوفه شادروان کیومرثی بنا کرد .

ایجاد درمانگاه اردشیر همتی که اکنون بخشی از آن به صورت شبانه روزی دایر است و همچنین وقف ساختمانهایی برای ایجاد خوابگاههای دانشجویی از دیگر کارهای خیراندیشانه روانشاد اردشیر همتی بود .

وی سالهای پس از بخشش تمامی دارایی خود در ۲۴ شهریورماه سال ۱۳۶۹ درگذشت .

پس از درگذشت وی ، همسر پیمان بستهٔ وی همچنان کارهای خیر را ادامه داد . تا پس از ۳ سال و ۴ ماه از درگذشت شادروان اردشیر همتی ، او نیز ترک این دیار کرد . وصیت وی تبدیل جای زندگیشان به مهدکودک بود ، که اکنون با نام روانشاد اردشیر همتی مشغول به کار است .

تکیه کلام این خیراندیش زرتشتی در طول دوران زندگی این بود که : « می میرم و می ماند . »

امسال شورای زنان زرتشتی وابسته به انجمن زرتشتیان کرمان سیزدهمین سال درگذشت او را با آئین جشن‌خوانی در ساعت ۶ پسین و پذیرایی از دوستداران این رادمرد ، یادش را در دلها زنده می کنند .

زرتشتیان هم می‌توانند « سرباز معلم » شوند

زرتشتیان از این پس می توانند به عنوان« سرباز معلم » در کلیه مراکز آموزشی کشور مشغول به خدمت شوند .

به گزارش خبرنگار امرداد ، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در نامه‌هایی ، بدون مانع بودن انجام خدمت دو تن از زرتشتیان را به صورت « سرباز معلم » به وزارت آموزش و پرورش و معاونت نیروی انسانی ستاد کل نیروهای مسلح اعلام کرده است .

این نامه‌ها و دستورالعمل وزارت دفاع در این مورد ، در پی پیگیری و خواست خسرو دبستانی ، نماینده زرتشتیان در مجلس شورای اسلامی صورت گرفته است و زرتشتیان از این پس می‌توانند به عنوان« سرباز معلم » در کلیه مراکز آموزشی کشور به غیر از مراکز آموزشی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت کنند .

دبستانی اظهار امیدواری کرد تا به زودی مشکل خدمت زرتشتیان در مراکز آموزشی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز حل شود .

اینجا، آنجا

تهیه و تنظیم: اعظم اکبری

کلاس آموزشی اینترنت

کمیسیون ورزشی انجمن زرتشتیان شیراز در راستای بالابردن معلومات همکیشان در زمینه رایانه اقدام به برپایی کلاس آموزشی اینترنت کرده است .

سرپرستی این کلاس بر عهده آرمان پیشینی است .

چهل پرده از شاهنامه

گالری منصوره حسینی نمایشگر زیبایی‌های هنر نقاشی‌هایی از شاهنامه خواهد بود که شمس الدین خلخالی با نام «چهل پرده از شاهنامه» به مدت یک هفته برپاخواهد کرد .این نمایشگاه از دهم تا شانزدهم مهرماه همه روزه از ساعت ۵ تا ۸ پسین پذیرای دوستداران فرهنگ و هنر ایران خواهد بود. نشانی : خیابان آفریقا (جردن) ، بلوار گلشهر ، شماره ۳۵ برای کسب خبر بیشتر می توانید با شماره تلفن:۲۰۵۲۹۰۸۰ تماس بگیرید.

هفته فرهنگی آلمان و فرانسه در شیراز برگزار می شود

هفته آلمان و فرانسه ، از بیستم تا بیست و هفتم مهر ماه ، در شهر شیراز برگزار خواهد شد.

در طول این هفته ، اشیای لوکسی که از سوی آلمان و فرانسه طی سالیان گذشته به مقامات ایرانی اهدا شده ، در موزه پارس شیراز به نمایش در خواهد آمد.

فرهنگسرای ملل و نگاهی به کشور آلمان

درنمایشگاه "نگاهی به کشور آلمان" ، ادامه تحصیل در این کشور مورد بررسی قرار می گیرد و علاوه بر نمایش ۷۰ تابلوی معرفی، بروشور، پوستر و سایر جزوات اطلاعاتی را به صورت رایگان در اختیار بازدیدکنندگان قرار می دهد.

این نمایشگاه تا دو روز دیگر یعنی ۲۷ شهریور از ساعت ۹ الی ۱۳ و ۱۵ الی ۲۰ در سالن‌های ۱ و ۲ نگارخانه فرهنگسرای ملل آماده بازدید است.

اولین جشنواره فیلم و عکس امید برگزار می شود

از کلیه هنرمندان و علاقه‌مندان برای حضور در این جشنواره، دعوت به عمل آمده است تا فیلم‌ها (در تمامی قطع‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، حتی هندی‌کم) و عکس‌های خود را حداکثر تا تاریخ ۵ مهر ۱۳۸۲ ، به دبیرخانه جشنواره (به نشانی قزوین ، خیابان نادری شمالی، جنب دروازه درب کوشک، مجتمع فرهنگی هنری ارشاد، انجمن سینمای جوانان ایران ، دفتر قزوین) ارسال نمایند تا پس از بازبینی و انتخاب ، به بخش مسابقه راه یافته و طی روزهای ۱۷ و ۱۹ مهرماه به نمایش عمومی درآید.

مراسم اختتامیه نخستین « جشنواره فیلم و عکس امید» نیز عصر روز شنبه ۱۹ مهر ۸۲ در قزوین برگزار خواهد شد تا فیلمسازان و عکاسان برتر معرفی شوند.

مسابقه بزرگ داستان نویسی کوتاه برگزار می شود

داستان نویسی کوتاه اینترنتی با نام جایزه ادبی بهرام صادقی برگزار می شود

اولین مسابقه ی با نام بهرام صادقی (داستان نویس کوتاه) برگزار می شود و داوران این رقابت ادبی از اعضای وبلاگستان فارسی هستند.

کسانی که مایل به شرکت در این مسابقه ادبی هستند می توانند برای به دست آوردن اطلاعات به سایت WWW.khab-gar.com مراجعه نمایند.

در میان رسانه‌ها

آرمان شهر دلپذیر در عالم قدرت

به نقل از روزنامه اعتماد شماره ۳۴۹ سه شنبه ۱۸ شهریور از قول حجت الله اصیل، محقق و نویسنده حوزه های تاریخ، ادبیات و علوم سیاسی در باره آرمان شهر ها می خوانیم .

هر کس که اندکی تاریخ یا قدری فلسفه خوانده باشد، با شنیدن کلمه آرمان شهر، افلاطون را به یاد می آورد. اما بدون شک ایده آرمان شهر فراتر از آن است که به یک یا دو نام محدود شود. ابتدا کمی درباره افلاطون و معتقدان به آرمان شهر پیش از او سخن می گوییم. نخستین متفکری که اندیشه آرمانی را بر برهان عقلی استوار کرد افلاطون، فیلسوف یونانی بود. کتاب جمهوریت در جست و جوی شناخت عدالت راستین، جامعه یی آرمانی را طراحی می کند. قوم یهود، هنگامی که در صحرای سینا سرگردان بود از کنعان تصور مکانی بهشت آیین داشت و آن را سرزمینی می پنداشت که در جویبارانش شیر و عسل روان است .

«لوسین» نویسنده رومی در سده دوم میلادی در کتاب «تاریخ راستین»، همانند پهلوان نامه گیل و گمش جزیره یی خیالی را توصیف می کند که « خوشبختی »نام دارد. در آن جزیره، آب جویبارها صاف و زلال و چمنزارها غرق در گل است. میان «بهشت این جهانی» و «شهر آرمانی» تفاوت هایی وجود دارد.اگر بخواهیم سیر آرمان شهرها را در طول تاریخ بررسی کنیم به سه نوع شهر آرمانی برخورد می کنیم که یکی از آنها بهشت این جهانی است . دیگری اسطوره عصر زرین است و در نهایت به آرمان شهر در معنای امروزی آن می رسیم .تفاوت آرمان شهر با بهشت این جهانی در این است که انسان در آرمان شهر اجتماعی با تمام سازمان ها و نهادهایی که برای اداره زندگی ضرورت دارند شرکت داده شده است. روش فرمانروایی، زندگی خانوادگی، شیوه تولید و ثروت، آموزش و پرورش و هنر و ادبیات ... در قالب آرمانی آن توصیف شده است .

« اسطوره عصر زرین » نیز گذار واپس گرایانه انسانی از جهان واقعیت به گذشته اساطیر است .اصطلاح عصر زرین از آن «هزیود» شاعر سده هشتم پیش از میلاد یونان است . او برای عالم پنج عصر قایل بود: عصر زرین، عصر سیمین، عصر مفرغ، عصر قهرمانی و عصر آهن .

در متن های دینی و اساطیری ایران باستان و در ادبیات پارسی آنجا که به ایران باستان پرداخته از جامعه آرمانی و بهشت این جهانی بسیار یاد شده است. در متن های کهن بازمانده از دوران باستان و در شاهنامه فردوسی روزگار فرمانروایی جمشید، پیش از آن که وی مرتکب گناه شود و تباه گردد، عصر زرین جامعه ایرانی معرفی شده است. طبق روایات دینی زرتشتی، جمشید به فرمان اهورا مزدا در ایران که سرزمین نخستین آریایی ها بود بهشتی به نام «ورجمکرد» بنا کرد که الگو و نمونه بسیاری از بهشت های ایرانی شده است .

گنگ دژ نیز آرمان شهر دیگری است که سیاوش کاوسان (سیاوش پسر کاوس) آن را ساخت . شهری است دارای دست و پا و روان که بر سر دیوان نهاده شده است . این شهر نیز مانند دیگر شهرهای اساطیری مینویی است .یعنی نخست در آسمان بود و کیخسرو سیاوشان (کیخسرو پسر سیاوش) آن را به زمین آورد و در محل سیاوشگرد قرارش داد و با هزار ارم و هزار میخ به زمین استوارش کرد. البته در شاهنامه فردوسی، گنگ دژ و سیاوشگرد دو شهر جداگانه اند. نمونه های دیگری از بهشت این جهانی کاخ کیکاوس و کاخ افراسیاب است . کیکاوس دومین شاه از دودمان کیانیان ، در البرز کوه، هفت کاخ بنا کرد، که نمونه آشکار بهشت این جهانی بود. گویا افسانه کاخ کاوس شاه، تحت تاثیر [ورجمکرد] پدید آمده است و نیز شهر همگمانه پایتخت شاهان مادی و باروی هفتگانه آن را به یاد می آورد. در بندهش آمده است که کاخ کاوس مرکب بود از خانه زرین که کی اوس (کاوس) خود در آن سکونت داشت و دو خانه بلورین که آخورهای اسبان وی بوده و دو خانه پولادین که خاص گله های او بودند و (دو خانه سیمین) کاخ کیکاوس بهشتی این جهانی است که زیبایی خیره کننده یی دارد و آدمیان در آن بر پیری و بیماری پیروز می شوند.

افراسیاب نیز در دین زرتشتی گجسته (خجسته) و در خدمت اهریمن است . او ایرانشهر را چند بار ویران کرد و سیاوش شاهزاده جوان و زیبا و پارسا را بی گناه سر برید. ولی افراسیاب نیز مانند کیکاوس کاخی شگفت انگیز و بهشت آیین داشت .

در بیشت ها از دژ افراسیاب که در زیرزمین بنا شده و به آهن پوشیده بود، یاد شده است . در بندهشن آمده است که کاخ افراسیاب به اندازه بالای هزار آدمی بلند و بر یکصد ستون استوار شده بود. کاخ چنان روشن بود که شب آن روز می نمود. چهار رود از آن می گذشته : در یکی آب، در یکی شراب، در یکی شیر و در یکی ماست روان بود و خورشید و ماهی ساختگی داشت .

یقیناً آرمان شهرهای ایرانی به دوران باستان ختم نمی شوند. اگر بتوان به سیر تکاملی اندیشه های اولیه آرمان شهر باور داشت باید به نمونه های آن نزد فارابی و ابن سینا اشاره کرد و حتی رگه هایی از آن را در اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک بازیافت که تحت شرایط اجتماعی و سیاسی دوران خود به نوعی ادامه دهنده اندیشه ایرانشهری است .

عصر زرین انوشیروانی نیز به همین منوال نمونه هایی از شهرهای آرمانی در اندیشه ایرانیان است .

بعدها در دوران اسلامی نیز امثال فارابی بخصوص تحت تاثیر آرای افلاطون مدینه فاضله طراحی می کنند. اما به زحمت می توان آنچه را که خواجه نظام الملک در سیاست نامه، از آن سخن می گوید آرمان شهر نامید. اگر چه آرمان خواهی در آن به چشم می خورد.

در دوران باستان آیین شهریاری ایران شهر، شهریار آرمانی را دارای صفات ممتازی چون فرهمندی خردمندی، روشن سرایی، دادگری، پرهیزگاری، دلیری و هشیاری می دانست مدینه فاضله فارابی بازگوی جمهوری افلاطون در قالب مقولات اسلامی نیست بلکه از نظام جامعه باستانی ایران بویژه ایران عهد ساسانیان، بدان گونه که آن را تصویر می کرد، تاثیر پذیرفته است .

یادداشت

فرامرز پوررستمی

یک نکته پرمعنا

انگیزه نوشتن این یادداشت گفته کوتاهی است که یکی از اندیشمندان گرانسنگ فرهنگ و میراث و تاریخ ایران به ویژه ایران‌باستان در آیین بزرگداشت سومین سال انتشار امرداد ، عنوان کرد .

استاد پرفسور پرویز رجبی هنگامی که به آتشکده آذرگشسب اشاره کرد و راجع به آن توضیح کوتاهی داد ، گفت : ای کاش کسی پیدا می شد که چند نیمکت در اطراف این آتشکده می گذاشت تا افرادی که سالخورده هستند ، بتوانند استراحت کنند .

این نکته کوتاه اما پرمعنا و ژرف بسیاری از حاضران در آن مجلس بزرگداشت را به فکر فرو برد. راستی ما زرتشتیان که به بناهای تاریخی و بازمانده از نیاکان بسیار افتخار می کنیم و آنها را متعلق به خود می دانیم ، چرا در نگهداری و بهبود وضعیت آن تقریباً هیچ نقشی نداریم ؟

آیا انتظار داریم که همه کار را میراث فرهنگی و سازمان‌ها و نهادهای مشابه انجام دهند ؟ آن هم با این وضع بودجه و این همه کار نکرده‌ای که دارند و سایر شرایط حاکم که می‌دانید و می‌دانیم و نیازی به ذکر آن نیست .

بنابر این پیشنهاد می کنم دهشمندان ما و کسانی که به آثار تاریخی نیاکان زرتشتی خود ارج می نهند ، گوشه چشمی هم به اینگونه بناها داشته باشند و با انجام اقداماتی از قبیل آنچه که پرفسور رجبی به آن اشاره کرد نام نیکی از خود به یادگار نهند . چنانچه بخواهند این کار را بنامگانه کسی انجام دهند نیز بعید است که با مانعی روبه‌رو شوند و سازمان‌های مسوول نیز از این کار استقبال خواهند کرد .

امیدوارم آنان که به فکر کارهای نیک هستند همچنان که به زیارتگاه‌ها و مراکز دینی خودمان توجه دارند و بسیار هم لازم است ، سایر بناهای باستانی را هم فراموش نکنند و با اقدامات مناسب که هزینه چندانی هم ندارد ، همه بازدیدکنندگان از این بناها را نه تنها به یاد خود بیاندازند بلکه یادآور این موضوع باشد که زرتشتیان ایران به فکر نگهداری و بهبود اینگونه بناها هستند .

در همایش بین المللی بزرگداشت فرهنگ زرتشتی در تاجیکستان عنوان شد:

رفتار بر بنیاد گفته های [اشو] زرتشت تنها راه نجات جهان است

بی بی سی فارسی – خورشید همدم – دوشنبه

روز آدینه ۱۴ شهریور ماه در شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان، همایشی بین المللی تحت عنوان [فرهنگ زرتشتی و جایگاه آن در تمدن جهانی] برگزار شد.

این همایش به ابتکار دولت تاجیکستان و حمایت سازمان علمی، آموزشی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) صورت گرفت که سال جاری میلادی را سال فرهنگ زرتشتی نامیده است.

شرکت کنندگان همایش، جایگاه فرهنگ زرتشتی را در تمدن بشری پرارزش توصیف کرده، بر حفظ فرهنگ آریایی و پژوهش صفحه های ناروشن این تمدن تأکید کردند.

در همین حال، عده ای از محققان از نحوه پژوهش فرهنگ زرتشتی در جهان ابراز نارضایتی کردند و گفتند که در صورت عدم توجه به این فرهنگ باستانی و کهن بنیاد، احتمال از میان رفتن آن وجود خواهد داشت.

در این همایش، اندیشمندان و محققانی از کشورهای آمریکا، کانادا، فرانسه، بلژیک، هند و دیگر کشورهای جهان شرکت داشتند.

رئیس جمهور تاجیکستان با ارسال پیامی بزرگداشت فرهنگ زرتشتی را رویدادی مهم در حیات فرهنگی کشورهای منطقه آسیای مرکزی و سراسر جهان ارزیابی کرده است.

شرکت کنندگان همایش نیز در سخنرانیهای خود افکار و اندیشه های اخلاقی و فلسفی زرتشت را به بررسی گرفتند و تعلیمات زرتشت را برای تشکل افکار بشری پرارزش خواندند.

پروانه جمشید، محقق تاجیک هدف از برگزاری این همایش را آموزش ایده های انسان دوستی و فرهنگی می داند که به گفته او، در زمان رواج فرهنگ زرتشتی رشد کرده ولی با مرور زمان از بین رفته است.

پروانه جمشید می گوید: ما می خواهیم آن ایده ها را احیا سازیم و تاریخ و فرهنگ خود را به نسلهای آینده به میراث گذاریم.

خانک عشقی صنعتی، محقق از کانادا بر این نظر است که جهان امروز مدیون زرتشت است و آموزش آثار و فرهنگ زرتشتی راهی برای پاکی و سعادت خواهد بود.

او می گوید: آیین زرتشت همان رفتار و کردار و اندیشه نیک است، برتریهای فرهنگ زرتشتی در جهان آن چیزی است که زرتشت گفته است، اگر جهان بر بنیاد گفته های زرتشت رفتار کند، نه جنگی، نه دعوایی، نه شکنجه و نه تبعیضی... این همه از بین خواهد رفت. این تنها راه نجات جهان است.

در همین حال، مسعود سپند، محقق از آمریکا از نحوه و شیوه پژوهش افکار فرهنگ زرتشتی در جهان ابراز نارضایتی کرد و گفت: تحقیقات به این سادگی تمام نمی شود، دلیلش این است که سالهای دراز آریاییها زیر فشار و ظلم قرار داشتند و نمی توانستند فرهنگ زرتشتی را به جهانیان اعلام کنند، به خاطر اینکه تعدادی از دانشمندان هنوز هراس دارند و از واقعیت می ترسند ولی واقعیت این است که زرتشت انسان خردگرایی بود و او نگفته که من پیامبرم، او نگفته که من از آسمان آمدم. او گفته که من انسان زمینی ام و زرتشت را نباید به عنوان وسیله استفاده کرد.

بیش از نود و پنج درصد جمعیت تاجیکستان مسلمانند و به گفته کارشناسان، پژوهش در فرهنگ، آیین و تمدن زرتشتی در میان علما و محققان دوران شوروی کمتر بازتاب داشته است.

پس از استقلال تاجیکستان برای بار نخست در سده بیستم میلادی پژوهش و تحقیق در آیین زرتشتی وسعت گرفت و حتی برخی از تاجیکان به دین زرتشتی گرویدند.

دو سال پیش با حمایت یونسکو در تاجیکستان جشن بزرگداشت دو هزار و هفتصدمین سالگرد تألیف اوستا، کتاب زرتشتیان تجلیل شد.

کارشناسان، اقدامات دولت تاجیکستان در جهت بزرگداشت فرهنگ زرتشتی را نوعی بازنگری به هویت ملی مردم این کشور ارزیابی می کنند، زیرا به گفته این کارشناسان، برخی از کشورهای منطقه در چندسال اخیر مدعی وراثت این میراث فرهنگی شده اند.

به گزارش خبرنگار امرداد در حالی که در همایش بزرگداشت هزاره ناصر خسرو چهره های فرهنگی و اندیشمند ایرانی شرکت کرده بودند از سوی هیچیک از آنان رغبتی برای حضور در این همایش نشان داده نشد. این در حالی است که هیچ زرتشتی نیز از ایران در این همایش حضور نداشت.

پیر کنکاش موبدان به دیار باقی شتافت

موبد هرمزدیار خورشیدیان پیرترین هموند کنکاش موبدان روزچهاردهم شهریور ماه در سن۸۷ سالگی درگذشت.

به گزارش خبرنگار امرداد، در آیین پرسه ای که آدینه ۲۱ شهریور ماه به یاد آن شادروان در تالار ایرج و خسروی برگزار شد توران بهرامی چکامه سرای زرتشتی در توضیح زندگی نامه و کارهای وی از تربیت شاگردانی چون موبد دکتر جهانگیر اشیدری و موبد مهربان فیروزگری نام برد.

وی افزود : این موبد همچنین همواره در مقام یاری رسانی همراه موبدان بزرگی چون شادروان رستم شهزادی و فیروز و اردشیر آذرگشسب بوده است .

بنا بر این گزارش ،در آیین پرسه این شادروان از فرزندان وی مهرداد سیروس رشید سهراب . و اردشیر به عنوان افتخارات جامعه زرتشتی یاد شد و از خدمات دکتر اردشیر خورشیدیان به عنوان یکی از بزرگترین جراحان چشم ایران تقدیر شد .

در این آیین موبد بهزاد نیک دین موبد نیایشگاه گوهر و مهربان اصفهان نیز در سخنانی از این موبد به عنوان سر منشا خیردر استان اصفهان یاد کرد و خدمات وی را در کمک به بنیانگذاری خانه زرتشتیان اصفهان و درب مهر زیبا و آراسته گوهر و مهربان ستود.

این گزارش می افزاید ، موبد نیکدین در آیین پرسه شادروان موبد هرمزدیار خورشیدیان از سوی انجمن اصفهان اعلام کرد خانه زرتشتیان اصفهان در حال تخریب بوده و در صورت عدم کمک خیر اندیشان در سال آینده این بنا نمی تواند پذیرای مهمانان در این شهر تاریخی و گردشگری باشد .

به گزارش خبر نگار امرداد متاسفانه انجمن زرتشتیان اصفهان چندی است به دلایل نا مشخص از پاسخگویی به خبرنگاران امرداد در مورد وضعیت خانه زرتشتیان این شهر خودداری می کند.

هیات مدیره با استعفا مخالفت کرد

خزانه‌دار انجمن زرتشتیان تهران ابقاء شد

شاه جهان دهموبد ، خزانه‌دار انجمن زرتشتیان تهران با رای اعتماد هیات مدیره ، در سمت خود باقی ماند .

به گزارش خبرنگار امرداد ، شاه جهان دهموبد که در نامه‌ای استعفای خود را از سمت خزانه‌داری انجمن زرتشتیان تهران ، تسلیم رییس انجمن کرده بود ، در نشست غیرعلنی هیات مدیره ، با به دست آوردن ۱۰ رای مثبت از مجموع ۱۹ رای در سمت خود ابقاء شد .

استعفای خزانه‌دار انجمن زرتشتیان تهران در پی آن صورت گرفته بود که از مدتی پیش ، بحث‌هایی در مورد رای اعتماد و هموندان هیات مدیره به هیات رئیسه چهارنفره انجمن از سوی برخی از هموندان به ویژه خداداد راسخی خرمی مطرح شده بود .

خداداد راسخی خرمی در مورد علت پیش کشیدن بحث رای اعتماد و یا تغییر در هیات رئیسه انجمن گفت : به دلیل آنکه پس از استعفای شش تن از هموندان هیات مدیره ، افرادی که پس از آن وارد انجمن شدند تنها در انتخاب رییس حق رای داشتند و چهار نفر هم پس از انتخابات میاندوره‌ای به انجمن اضافه شده‌اند که اصلاً در انتخاب هیات رئیسه نقشی نداشتند . پس باید انتخاباتی برگزار شود تا هموندان جدید دوباره به هیات رئیسه رای دهند .

بنا بر این گزارش ، رستم آبادیان ، رییس هیات مدیره چندین بار به دلیل آنکه ممکن است وزارت کشور با تغییر در هیات رئیسه انجمن زرتشتیان تهران مخالفت کند ، این درخواست چند تن از هموندان هیات مدیره را به تعویق انداخته بود تا مذاکرات لازم با وزارت کشور انجام شود .

به گزارش خبرنگار ما ، انتقادات بسیاری به نحوه کار خزانه‌دار انجمن زرتشتیان تهران در طول دو سال و نیم فعالیت گردش ۳۹ انجمن زرتشتیان تهران از سوی بسیاری از هموندان هیات مدیره و همچنین توده مردم وارد شده است .

مسجد جامعی در آیین گشایش همایش هزاره ناصرخسرو :

ما نیز خود را در برگزاری این آیین سهیم می دانیم

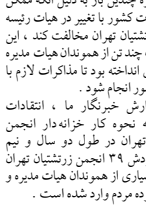

بی بی سی فارسی - سهراب فیما - دوشنبه

کاخ اتحادیه نویسندگان تاجیکستان روز دوشنبه گذشته هفدهم شهریور میزبان محفل مشترک فرهنگیان و روشن فکران تاجیک و ایرانی بود.

هیات فرهنگی ایران با راهبری احمد مسجد جامعی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در این آیین حضور داشت.

مسجد جامعی در سخنرانی خود بر روح واحد ایرانیها و تاجیکان تاکید کرد و آن را محصول فرنها، زندگی نیاکان و فرهنگ مشترک دو ملت خواند.

وی افزود: امروز اگر ما در جشن استقلال تاجیکستان در کنار این جشن بزرگ روز ناصر خسرو هم برگزار می‌کنیم ناصر خسرو محصول مشترک فرهنگی است که امروز در دو قالب ملت تاجیکستان و ایران در دو نقطه با فاصله جغرافیایی از هم وجود دارد و ناصر خسرو یکی از حلقه‌های وصل ما و شماست.

در این محفل ، محمدجان شکوری ، دانشمند سرشناس تاجیک و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران ، مهدی محقق و علی رواقی ، دو تن از محققین شناخته شده ایرانی، گسترش روابط علمی و فرهنگی میان دو کشور را برای معرفی بهتر فرهنگ و تمدن مردم فارسی زبان به جهانیان یک امر ضروری خواندند.

با موافقت انجمن زرتشتیان تهران

مدرسه رستم آبادیان مدیر زرتشتی را تجربه می کند

انجمن زرتشتیان تهران با به کار گماشتن یک مدیر زرتشتی برای مدرسه راهنمایی رستم آبادیان موافقت کرد .

به گزارش خبرنگار امرداد ، در نامه‌ای که از سوی انجمن اولیاء و مربیان مدرسه رستم آبادیان خطاب به انجمن زرتشتیان تهران نوشته شده بود ، با تاکید بر اینکه بنابر مصوبه آموزش و پرورش ، مدارس خاص اقلیت‌ها می‌توانند مدیر اقلیت داشته باشند ، اعلام شده بود که انجمن اولیاء و مربیان این مدرسه شخصی را برای تصدی این سمت در نظر دارد . آنها خواستار نظر انجمن زرتشتیان تهران در این باره بودند .

بنابر این گزارش ، این موضوع که پیش از این در مورد مدیر دبیرستان فیروزبهرام هم مطرح شده بود و مورد تصویب قرار گرفته بود ، بار دیگر با موافقت انجمن مواجه شد و قرار شد تا انجمن شخصی را که در این مورد مشکلی نداشته باشد ، برای مدیریت مدرسه رستم آبادیان به آموزش و پرورش معرفی نماید . البته در این نشست نام شخص مورد نظر برای مدیریت این مدرسه برده شد که چند تن از هموندان انجمن زرتشتیان تهران از خبرنگار ما خواستند تا به دلیل جلوگیری از ایجاد مشکلاتی در این راه ، از ذکر نام وی خودداری شود .

در این نشست همچنین تصویب شد تا به مناسبت بزرگداشت فرهنگ زرتشتی در سال ۲۰۰۳ ، مراسمی از سوی انجمن زرتشتیان تهران و با کمک ارگان‌های دیگر زرتشتی برگزار شود . رستم آبادیان ، رییس انجمن زرتشتیان تهران در این مورد گفت : انتقادهایی به انجمن می‌کنند که چرا مراسم بزرگداشت اشوزرتشت در ایران که سرزمین اصلی وی است برگزار نمی‌شود و این آیین در تاجیکستان برگزار می‌شود ؟ وی افزود : برای برگزاری این همایش ، لازم است تا یک کمیته اجرایی تشکیل شود تا هماهنگی‌های لازم با دیگر ارگان‌ها و سازمان‌های زرتشتی توسط این کمیته و زیر نظر انجمن انجام شود .

ورزشکاران زرتشتی شیرازی باز هم افتخار آفریدند

پویا نامداریان و فرشاد خدادادی دو تن از ورزشکاران شیرازی موفق به کسب مقام اول در مسابقات قهرمانی مدارس کشور شده اند .

به گزارش خبرنگار امرداد : پویا نامداریان که امسال موفق به کسب مقام نخست در پیکارهای بدمینتون نوجوانان جام جانباختگان شده بود توانست در پیکارهای بدمینتون قهرمانی کشور در رده نوجوانان به همراه تیم فارس مقام نخست را کسب کند .

فرشاد خدادادی بازیکن خردسال شیرازی نیز که امسال پدیده پیکارهای بدمینتون جام اشا شناخته شده بود ، علاوه بر قهرمانی در رده نونهالان مدارس استان فارس موفق شد در پیکارهای قهرمانی مدارس کشور مقام نخست پیکارهای دوبل را کسب کند .

پس از گذشت یک سال و نیم بازسازی سقف پذیرشگاه اهواز پایان یافت

سقف پذیرشگاه اهواز که حدود دو سال پیش فرو ریخته بود هفته گذشته بازسازی شد .

به گزارش خبرنگار امرداد : کار بازسازی اساسی این سقف حدود ۱۲ میلیون تومان هزینه داشته که حدود ۵ میلیون آن از دهش دو تن از خیراندیشان و بقیه آن از دهش انجمن زرتشتیان اهواز صورت گرفته است .

این گزارش حاکی است :با وجود قول‌های مساعدی که انجمن زرتشتیان تهران برای کمک به بازسازی این سقف داده بود هیچ بودجه‌ای برای انجام این کار اختصاص داده نشده است .

بنابر این گزارش ، سقف پذیرشگاه زرتشتیان اهواز که فروردین ماه سال ۱۳۸۱ فرو ریخته بود ، در پایان سال ۸۱ تنها به طور موقت و با استفاده از ایرانیت تعمیر شد که اکنون و با کمک خیراندیشان و انجمن این شهر ، سقف پذیرشگاه به صورت دائم و اساسی بازسازی شده است .

کشفیات جدید باستان شناسان ایران:

روستاییان « خونین » زنجان هنوز به زبان فارسی پهلوی صحبت می کنند

فارسی (پهلوی) در گویش اهالی روستای زیرزمینی خونین در استان زنجان کشف شد.

به گزارش میراث خبر ، یک هیات باستان شناسی که برای بررسی و شناسایی آثار تاریخی به روستای خونین اعزام شده بودند ، متوجه شدند ، گویش (خونین دلی) که ریشه در فارسی میانه (پهلوی) دارد ، هنوز در این روستا زنده است و سالخوردگان این روستا هنوز به این زبان صحبت می کنند. با انجام بررسی های مقدماتی روستا ، آثار تاریخی متعددی شامل ابنیه و معماری زیرزمینی یافت شده وجود آثار تاریخی متعدد و متراکم همچنین بهره گیری از امکانات طبیعی مناسب چون آب و هوای متنوع خاک حاصلخیز ، موقعیت استراتژیکی مناسب و قرارگیری در مسیر کاروان های مسافرتی موجب شده که این منطقه از گذشته های دور تا اکنون مورد اسکان و استقرار اقوام مختلف قرار گیرد. آثار کشف شده در روستای خونین شامل برج یا میل راهنما ، ۸ آسیاب آبی ، پناهگاه زیرزمینی دژمند، گورستان متروکه ، بازار ، گرمابه و مساجد قدیمی است. وجود بازار و مرکز تجاری به منظور داد و ستد ، انتقال آب و بهره گیری از نیروی آن جهت به گردش در آوردن چرخ آسیاب ها ، نشان از رونق اقتصادی این روستا دارد. ساخت پناهگاه و معماری عظیم زیرزمینی در زیر این روستا به منظور اختفای ساکنین در مواجهه با حملات بی امان متجاوزین و ایجاد برج های دیده بانی در پیرامون روستا نشانه ای از اقدامات دفاعی ساکنین این روستا در دفاع از خود است. همچنین گورستان متروکه ای به وسعت ۴ هکتار در ارتفاعات اطراف روستا کشف شده است. با مطالعه و کند و کاو بیشتر در آثار کشف شده، می توان سابقه تاریخی و تمدن روستای زیرزمینی خونین را کشف کرد. باستان شناسان معتقدند این روستا بیش از هزار سال قدمت دارد.

روستای خونین در ۴۶ کیلومتری زنجان و در داخل دره ای سرسبز واقع شده است.

کشفیات اخیر اهمیت و عظمت این روستای زیرزمینی و رونق اقتصادی و هنری در این روستا را تایید می کند.

خبرنگار امرداد از وجود روستاهای بیشتری که با زبان دری سخن می گویند خبر می‌دهد. از جمله این روستاها می توان از نائین در استان یزد و کاشان نام برد.

نماینده مردم حوزه آشوری‌ها و کلدانی‌ها:

شرکت گروه کر آشوری‌ها در مسابقات دهه فجر

نماینده مردم حوزه آشوری و کلدانی در مجلس شورای اسلامی اعلام کرد: موفق‌ترین برنامه هنری این حوزه، تشکیل گروه کر ملی است.

وی هم‌چنین به فعالیت‌های گروه‌های تئاتر در کلیساها اشاره کرد و افزود: این تئاترها بیشتر موضوع و شکل مذهبی دارند.

بت کلیا با اشاره به تشکیل گروه‌های مختلف موسیقی که با گرایش و توجه بسیار جوانان روبه روست بیان کرد: برنامه‌های متنوع کنسرت در شهرهای مختلف برگزار شده است، که مهم‌ترین آن تشکیل گروه کر ملی آشوری‌هاست که تابستان گذشته برنامه‌ای در فرهنگسرای نیاوران برگزار کرد. عضو کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی هم‌چنین ادامه داد: برنامه‌های متنوع کنسرت توسط این گروه در ارومیه و تهران هم برگزار شده است، در حال حاضر در حال مذاکره با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هستیم تا با شرکت گروه کر آشوری‌ها در مسابقات دهه فجر امسال موافقت کند.

شما یک مروارید دارید !

روزی امیری از گذرگاهی عبور می‌کرد . یکی از دوستان دوران کودکی خود را دید که در گذرگاه مشغول گدایی است . به نزد او رفت و او را به عمارت خود برد . از او پذیرایی خوبی کرد . فردای آن روز امیر برای اینکه دوستش شرمنده نشود ، مرواریدهای پنهانی در جیب او گذاشت و او را راهی کرد . چند روز بعد امیر دوباره از همان گذرگاه عبور می‌کرد و دوستش را دید .

امیر به نزد وی رفت و پرسید چرا گدایی می‌کنی ؟ مرد جواب داد : تو با لطف خود مرا یک روز پذیرایی کردی ولی من برای گذراندن زندگی مشغول گدایی هستم . امیر پرسید مروارید چه شد ؟ مرد با تعجب جواب داد کدام مروارید ؟ امیر ماجرا را برایش توضیح داد . مرد دست در جیش کرد و مروارید را پیدا کرد . همه ما مرواریدهایی در جیبهای خود داریم . خداوند بیشتر از امیر به فکر ما بود . است و هست و در جیبهای ما مرواریدهایی قرار داده است . بعضی از افراد جستجو می‌کنند و مرواریدها را پیدا می‌کنند و بعضی دیگر حتی متوجه جیبهای خود نمی‌شوند و از روزگار و بلاهایی که بر سر آنها آورده است گله و شکایت می‌کنند .

خودشناسی معادل خداشناسی است . خودشناسی یعنی جستجو کردن در اعماق وجود تا بتوانیم گوهرهایی که خداوند در درونمان قرار داده است را پیدا کنیم . همه چیز در درون خودمان است خودشناسی ، مراقبه مدیتیشن راهی است به سوی درون ، راهی بسوی پیدا کردن گوهرهای وجودمان همه چیز در درون است بیهوده در بیرون در پی آن نباشید .

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

زندگی بدون خودشناسی و خداشناسی معنی ندارد . یکی از استادان دانشگاه بسیار معروف می‌گوید:

"من ۵۰ سال موفق شدم مدارک بالای تحصیلات بگیرم . مردم مرا می‌شناسند ولی در این مدت زندگی نکردم فقط موفق شدم . ما در این جهان برای زندگی کردن آمده‌ایم نه برای موفق شدن ما نمی‌خواهیم قهرمان شویم زیرا قهرمان هستیم . می‌خواهیم و آمده‌ایم که زندگی کنیم . لذت زندگی را بچشیم به دیگران کمک کنیم . طعم خوش زندگی را احساس کنیم ."

آرامش الزامی‌ترین نیاز آدمی است . در این زمان تکنولوژی و زندگی شهرنشینی موجب شده است که آدمی آرامش خود را از دست بدهد . انسانها تمام تلاششان این است که به آرامش برسند از صبح تا شب کار می‌کنند تا بلکه پولی درآورند تا بتوانند کسب آرامش کنند اما آرامش در درون است چیزی نیست که بشود با پول آنرا خرید . البته نیازهای اولیه زندگی در کسب آرامش نقش دارد . استرس بزرگترین دشمن بشریت است . استرس نه تنها در تشدید بیماریها بلکه در شروع آنها نیز نقش دارد . " ما شما را دعوت می‌کنیم که به سوی آرامش بیایید . آرامش را کسب کنید تا معنی زندگی و طعم خوش بودن را احساس کنید . زمانی که آرامش بدست آوردید می‌توانید از زندگی لذت ببرید و دیگران را در آن سهیم کنید . "

خواندنی‌ها

شکلات سیاه می‌تواند سالم‌تر باشد

شکلات سیاه دارای خواص ضداکسیری است . به گفته یک گروه از دانشمندان ، شکلات سیاه می‌تواند از شکلات شیری سالم‌تر باشد .

محققان در اسکاتلند و ایتالیا می‌گویند خواص ضداکسیری شکلات سیاه به مراتب مرغوب‌تر از شکلات شیری است .

خواص ضداکسیری می‌تواند از قلب و عروق در مقابل مضرات آسایش محافظت کند تأثیر آسایش بر بدن مشابه اکسیده شدن و یا همان زنگ زدن فلزات است .

این گروه از دانشمندان با انتشار مقاله‌ای در نشریه " نیچر " گفتند که افزودن شیر با شکلات ممکن است این خواص را خنثی کند .

دانشمندان دریافتند که داوطلبان برای کسب یک میزان از ضداکسیدها ، باید دو برابر شکلات سیاه ، شکلات شیری مصرف کنند .

رژیم غذایی مدیترانه‌ای ، سرنخ اکسیر زندگی

این یافته مشاهد تازه‌ای است دال بر این که از زندگی طولانی و سالم می‌تواند در رژیم غذایی مدیترانه‌ای نهفته باشد .

تحقیقات تازه نشان داده است تا مواد موجود در شراب و روغن زیتون ممکن است بر طول عمر انسان بیافزاید .

پژوهشگران در آمریکا دریافته‌اند که عناصر اصلی در هر دو ماده می‌تواند بر طول عمر سلول‌های قارچ مخمر (Yeast) بیافزایند . نام این مواد " پلی فلولز " است که در بسیاری گیاهان یافت می‌شود .

از آنجا که مخمرها و انسان ژن‌های مشترک زیادی دارند ، دانشمندان حدس می‌زنند که این مواد ممکن است تأثیر مشابهی بر انسان داشته باشند .

هنگامی که مهر شما را فرا می‌خواند از پی آن روان شوید

انسان امیر عادات فکری است . پیش‌داوریها و رنگ و لعابی که ذهن تفسیر گرما به پیرامونمان می‌زند مانع دیدن و فهمیدن درست آن می‌شود . آنچه که هم اینک در پیرامون ما جریان دارد آنی نیست که واقعاً وجود دارد بلکه حاصل نگرش ماست . مدیتیشن می‌آموزد که چگونه تفسیرات ذهن به کناری رفته ، لحظه‌ای کاری نکنیم ، بلکه تنها "بی‌عملی محض"را تجربه کنیم . بی‌عملی محض تجربه ناب بودن است . آنگاه که من نه با ترس ، نه با احساسات ، نه با نفرت ، نه با شهوت ، نه با هواوهوس و نه با هیچ چیز دیگری هستم بلکه :

" فقط هستم "

مراقبه یا مدیتیشن یعنی هر عملی و هر فکری با آگاهی انجام شود . اینکه آدمی بیاموزد به جای تفسیر و توجیه آدمها و رفتار و کردار آنها ، فقط نظاره Zibration کند (نظاره‌کردن هستی) و تجربه (بودن محض) بستری است که معنویتی ناب در دامان آن رشد می‌کند . به هنگام مراقبه ، آنچه را که می‌دانیم ، می‌فهمیم . با اینکه همه می‌دانند "دروغ گفتن " عمل پسندیده‌ای نیست ، در زندگی روزمره ، بسیاری را می‌بینیم که خیلی راحت دروغ می‌گویند آنها فقط می‌دانند . هنگامی که ناپسند بودن این عمل بر آنها تفهیم شد ، دیگر نمی‌توانند دروغ بگویند . آن زمان ناپسند بودن (دروغ گفتن) را فهمیده‌اند .

تکنیکهای مراقبه‌ای خاصی در سراسر دنیا متداول است . تکنیک مراقبه‌ای که در اینجا ارائه می‌شود تکنیک " T. C آگاهی برتر" بود .

در این تکنیک به شیوه‌ای زیبا و مستمر ، افکار و احساسات گذشته (یعنی آنچه که ما از آن ساخته شده‌ایم) از اعماق وجود بیرون کنید. و تخلیه شوند . تمامی دردها و استرس‌ها و ناملایمات ما ریشه در گذشته و افکار و احساسات ما دارند. مدیتیشن با پالایش این افکار اکنون ما را پرثمر می‌کند .

در ابتدا این تکنیک مراقبه‌ای مدت زمان خاصی انجام می‌شود و پس از مدتی وارد زندگی روزمره می‌شود . آن هنگام در تمامی اعمال و رفتار ما با آگاهی توأم است . هر عملی که با آگاهی توأم باشد انرژی زیادی برای ما به ارمغان می‌آورد . پس اگر راه رفتن ، غذا خوردن ، درس خواندن ، کار کردن ، رانندگی کردن و غیره ما با آگاهی همراه باشد تمام زندگی ما بَدَل به راهی برای کسب انرژی می‌شود . برای کسب انرژی و درک هستی نیاز به انجام تمرین خاصی نیست . بلکه فقط باید درست زندگی کرد .

مدیتیشن می‌آموزد که : " چگونه درست زندگی کنیم "

خدمات ویژه به روی تلفن‌های همراه

۱- ارائه پست الکترونیکی صوتی : از اولین خدمات ارائه شده در تلفن همراه می‌باشد در آن مشترک تلفن همراه در مرکز مخابرات محلی یک جعبهٔ پستی صوتی در اختیار دارد که هر زمان می‌تواند از طریق تلفن همراه خود آن را فعال نموده و حتی در زمانی که تلفن خود را به هر علت خاموش نموده و یا به علت قرار گرفتن در نقاط کور ، دسترسی به آن غیرممکن می‌باشد ، پیام‌های ارسالی را در جعبه پست خود نگهداری نموده و سپس در زمان مناسب آنها را دریافت کرده و به پیام‌ها گوش دهد .

۲- پیام‌های کوتاه نمایشی :

در این روش دو تلفن همراه از طریق مرکز مخابرات به یکدیگر ، یک ارتباط یک به یک پیدا کرده و پیام‌های کوتاه (معمولاً کمتر از ۱۲۸ حرف) از طریق تلفن همراه به روی صفحه تلفن همراه مقصد نمایش می‌یابد . در اغلب مراکز ، امکان نگهداری اطلاعات در زمانی که مقصد خاموش باشد وجود دارد. از قابلیت‌های مهم این روش متفاوت بودن بستن ارتباط آن با بستن انتقال اطلاعات صوتی در تلفن همراه می‌باشد و با این وصف در آن واحد هم می‌توان اطلاعات صوتی و هم پیام‌های کوتاه را از طریق این روش دریافت و یا ارسال نمود .

۳- پست الکترونیکی : در حال حاضر می‌توان نامهای الکترونیکی کاربران را علاوه بر روش‌های متداول موجود مانند دریافت از طریق Web mail و یا نرم‌افزارهای موجود در رایانهٔ شخصی افراد ، از طریق موبایل نیز مورد پردازش قرار داد به عنوان مثال این سرویس از طریق سایت (یاهو) Yahoo برای کاربرانی که در این شبکه عضویت دارند در حال حاضر محال بوده و در ایران نیز سرویس اطلاعاتی فوق برای کاربران پست الکترونیکی شرکت داده‌پردازی ایران راه‌اندازی شده است .

۴- سرویس ارتباطی بر اساس خدمات : WAP با استفاده از این سرویس کلیهٔ اطلاعات موجود به روی شبکهٔ جهانی اینترنت می‌تواند به روی تلفن‌های همراه نیز نمایش داده شود رفتار این سرویس با شبکه‌های درونی اطلاعاتی و دیگر سرویس دهنده‌های موجود در شبکه‌های اطلاع رسانی شبیه به روش‌های موجود در اینترنت انتخاب شده و به راحتی می‌توان اطلاعات موجود را از تلفن همراه نیز دریافت کرد .

وب گرد

www.Google.com

" گوگل" بزرگترین جستجوگر اینترنت با روزانه بیش از دویست میلیون بازدیدکننده از سراسر جهان می‌باشد . مطابق

آمار گرفته شده ، بیش از نیمی از کاربران اینترنت این سایت را برای صفحه خانگی (Home Page) خود بر می‌گزینند . همچنین بسیاری از سایتهای تجاری ، از راه تبلیغات در گوگل گذر خریداران بیشماری را از سراسر جهان به فروشگاههای اینترنتی خود می‌کشانند و به سودهای کلان می‌رسند . سایت گوگل می‌تواند برای شما به بیش از پنجاه زبان زنده جهان از جمله زبان فارسی ، به دنبال سایت ، تصویر ، خبر و گروههای اینترنتی بگردد و پس از چند صدم ثانیه دهها و صدها و هزاران سایت و عکس را به شما معرفی نماید . شما می‌توانید نوار ابزار جستجوی گوگل را روی مرورگر خود نصب و از امکانات آن استفاده کنید . همچنین می‌توانید در محیط ویندوز ایکس پی کلمات کلیدی جستجو را با حروف فارسی مانند حروف همین متن وارد، و سایتهای فارسی زبان مرتبط با موضوع مورد نظر را بیابید . برای این کار لازمست که صفحه کلید فارسی را برای ایکس پی تعریف کرده باشید .

متناسب با مناسبتهای گوناگون شبیه روز ولنتاین یا عید کریسمس و غیره ، علامت گوگل تغییر می‌کند . جستجوگر گوگل بسیار وسیع عمل می‌کند . طوری که به ندرت برای کلمه‌ای که در آن وارد می‌نمایید سایت یا عکسی را پیدا نمی‌کند . از ویژگی‌های مهم دیگر این سایت ، اینست که اگر املای واژه‌ای را نادرست وارد کنید ، به طور هوشیار متوجه می‌شود و کلمه درست را که برای آن سایتهایی را یافته به شما پیشنهاد می‌کند . اصلاً فکر نکنید که گوگل برای موضوع مورد نظرتان جوابی ندارد .

می‌توانید همین امروز این سایت را آزمایش کنید و با دیدن کارکرد حیرت‌انگیزش ، آنرا به عنوان صفحه اصلی مرورگر خود برگزینید !

http :// WWW. Google . Com
http : // WWW. Google / intl /fa/

یادها و یادگارها

خاطرات کودکی(۳)

مهین بانو نورافروز

کودکیتان را به خاطر دارید ؟بهترین و بدترین لحظه ها ...

مهین بانو نورافروز از لحظه کشیدن دندان شیری و چال کردن آن در خاک تا بازی کردن و خاطره هایش از یک حیوان خانگی برایمان نوشته ، با خواندنش شاید شما هم خاطراتتان را به یاد آورید .

... داخل شدیم و سلام کردیم ، اول به قیافه مادر که چارقد بزرگ گلداری سرکرده و زیر گلویش چارقد را با سنجاق قفلی محکم کرده بود خیره شد و بعد با لبخند رو به من کرد و گفت : کوچولو خوش آمدی ... حالا فکر می‌کنم در آن زمان دکتر ۳۰ سال بیشتر نداشت ، ریش تراشیده ، موهای مشکی شاید روغن زده ، روپوش سفید ، چقدر به نظرم روحانی آمد ، مادر به پهلویم زد که شروع کن ، دستم می‌لرزید ، دسته گل را به سویش گرفتم و سخنرانیم را در حالی که به زمین خیره شده بودم ایراد کردم . منتظر عکس العمل مادر و دکتر شدم دکتر دسته گل را گرفت و روی میز کارش گذاشت ، دستی از سر لطف بر سرم کشید ، رو به مادر کرد و گفت : ماشاالله هزار ماشاالله آینده این دختر از حالا مثل روز روشن است . برای اولین دفعه به ذهنم خطور کرد که آیا آنها می‌توانند دندانپزشک شوند؟... حالا موقع سوال کردن نبود . مادر سخنرانیش را شروع کرد و با لفظ قلم بسیار از دکتر تعریف کرد و دکتر مرتب می‌گفت : ما قابل این همه تعریف و توصیف نیستیم و من گفتم هستید . در این موقع دکتر تشکچه‌ای روی صندلی گذاشت و مرا با دو دست بلند کرد و روی آن گذاشت ...حالا روی میزش را کامل می‌دیدم .... یک سینی مقدار زیادی اسباب و لوازم بود که بیشتر شبیه کارد و چنگال بود ، یک لیوان آب و یک ظرف پنبه‌های گلوله شده . نزدیک صندلی روی زمین یک سطل بود که از دیدن محتویاتش حالم بهم خورد ، پنبه‌های خون‌آلود بیشتر از همه لرزه بر اندامم انداخت ، قطره اشکی همراه با ناله‌ای که گفته ، دکتر را متوجه حالم کرد . مرتباً می‌گفت عزیزم ، دخترم ، عمو .... نترس ، از دختری به شجاعت تو بعید است ، منکه کاری ندارم ، فقط دهانت را باز کن ببینم مشکلت چیست ... مادر شروع کرد به شرح و حال دادن ، قوت قلبی گرفتم ، دکتر باز دست نوازشی به سرم کشید و گفت : عموجان دهانت را باز کن . شده بودم هر چه می‌گفت بدون چون و چرا اجرا می‌کردم ، او در فواصل کار می‌پرسید کلاس چندم هستی ، معدلت چند شده ؟ سوالاتی که همه همیشه در اولین برخورد از من می‌پرسیدند ... چون همیشه در اختیار او بود بیشتر با اشاره و یا انگشتان دستم جواب می‌دادم . اصلاً نفهمیدم چی شد که انبردستی را که تیکه‌ای استخوان سفید خون‌آلود به آن بود ، بر روی دستمال سفید تا شده‌ای (از محلول) گذاشت و گفت : حالا از دست این دندان مزاحم راحت شدی ، سه روز دیگر می‌آیی ، از دست آن یکی هم خلاصت می‌کنم . چیزی به لیوان آب روی میز اضافه کرد که رنگ آب تغییر کرد و گفت : چند دفعه از این آب داخل دهانت قرقره و تف کن در این موقع مادر به کمکم آمد ، می‌خواستم خودم را برایش لوس کنم ، دکتر پیش‌دستی کرد و گفت : دیدی اصلاً درد نداشت ، (البته این کارها را امروز با عمل [ارتودنسی انجام می‌دهند) ... کمک کرد از صندلی پایین آمدم . .. مادر سکه‌ای را که از قبل آماده کرده بود ، نزدیک دسته گل و روی میز دکتر گذاشت و با تعارف و عذرخواهی می‌گفت: حق‌العمل شما بیشتر از اینهاست ولی چه کنم که دستم بیشتر از اینها اجازه نمی‌دهد ، دکتر سکه را به طرف مادر دراز کرد و گفت : با این برای این کوچولوی شیرین کلام چیزی بخر ... از دکتر اصرار و از مادر انکار ، دکتر سکه را کف دست من گذاشت ، دستم را بست و در حالی که دسته گل را برداشته بود می‌گفت : این برای من بیش از همه ارزش دارد ، در این مدتی که در این شهر شروع به کار کردم ، شما اولین کسی هستید که برای من گل آوردید ... حتماً شما خودتان هم تحصیلکرده هستید . مادر جواب داد : نامم خرمن و زرتشتی هستم ، قبلاً نیز آموزگار دبستان شهریاری بودم .... دکتر گفت : پس می‌توانید بهترین مبلغ برای کار من باشید و مادر گفت کار شما احتیاج به تبلیغ ندارد .... به راستی هم همین طور بود ، حتی به اندازه کشیدن دندان شیری هم درد حس نکرده بودم ....

دکتر از داخل قفسه مطبش شیشه کوچولوی دارویی بیرون آورد و آنرا به طرف مادر دراز کرد و گفت : یکی دو ساعت چیزی نخورد ، بعدش هم غذایی که احتیاج به جویدن زیاد داشته باشد نخورد ، بعد از هر غذا هم یک قاشق چایخوری از این دارو را در نصف لیوان آب بریزید و بدهید دهانشویه کند ، اگر مشکلی نداشت سه روز دیگر بیایید تا آن یکی را هم بکشم به طرف در راهنمائیمان کرد ، مادر مرتباً از خدا برایش سلامتی ، طول عمر و موفقیت آرزو می‌کرد و من نیز خندان‌تر از موقع ورود با اشاره دست بسر خداحافظی کردم . باز هم دکتر دستی از سر ملاطفت به سرم کشید و گفت : به امید دیدار عمو ... بعد از خروج از اتاق معاینه تازه متوجه اتاق انتظار شده بودم . بر در دیوار عکس‌هایی که معلوم بود از داخل مجلات خارجی کنده شده خودنمایی می‌کرد ، که هم مربوط به دهان و دندان ، مردان و زنان و بچه‌ها همه سفید و بور و خوشگل بودند و فقط یک عکس بود که زیرش چیزی نوشته شده بود (کلمه حفظ‌الصحه) که راجع به مسواک زدن بود . مادر گفت : حالا زیاد صحبت نکن ، دندانت خونریزی بکند ، بعداً برایت می‌گویم ... از پله‌ها پایین آمدیم ، همینکه هوای بیرون به صورتم خورد و پا به خیابان گذاشتیم با لال‌بازی به مادر فهماندم که قول دادی به دیدن برویم ...

ادامه دارد...

سرخ

حکیم تندرستی

رژیم غذایی سرشار از شادی و سرور

تاکنون شده است که از داشتن اضافه وزن رنج ببرید ؟

آیا می‌دانستید پرخوری یکی از دلایل افسردگی است ؟

... اگر تاکنون همه راهها را برای کاهش وزن خود امتحان کرده‌اید و به نتیجه نرسیده‌اید . اگر حس می‌کنید از نشاط و شادی لازم برخوردار نیستید ، با ما همراه باشید با مقاله این شماره ستون سبزرخ :

آیا نحوهٔ غذا خوردن می‌تواند باعث شادی و سرور شود ؟

در شمارهٔ گذشته هفته‌نامه در مورد رژیم غذایی سرشار از شادی و سرور نوشتیم .

مسئله دیگری که باید بدانید این است که " چگونه می‌خورید " هم همان اندازه اهمیت دارد که " چه می‌خورید" یعنی اینکه نحوهٔ غذا خوردن هم می‌تواند باعث شادی و سرور شود مثلاً اگر یک ظرف غذا را در محیطی آرام بخورید باعث ایجاد شادی و سرور در بدن شما خواهد شد ولی اگر این غذا را در محیطی ناآرام و آشفته بخورید چنین تأثیری نمی‌گذارد .

تلاش کنید موارد زیر را در زمان غذا خوردن رعایت کنید تا باعث ایجاد شادی و سرور در شما شود .

۱- غذا را در محیطی آرام و در حال نشسته میل کنید و هنگامی که ناراحت هستید ، هرگز غذا نخورید .

۲- فقط به هنگام گرسنگی غذا بخورید .

۳- از مصرف غذاها و نوشابه‌های بسیار سرد خودداری کنید و برعکس با غذا جرعه‌ای آب گرم بنوشید .

۴- با سرعت متعادل (نه خیلی آهسته و نه خیلی تند) غذا بخورید .

۵- صبر کنید وعده غذای قبلی هضم شود و بعد وعده غذای دیگر را بخورید (۴ تا ۶ ساعت پس از صرف غذای کامل و ۲ تا ۴ ساعت پس از صرف غذای سبک)

۶- تا آنجا که ممکن است غذایی بخورید که تازه پخته شده باشد و مصرف غذاهای خام را به حداقل برسانید .

۷- همراه غذا شیر ننوشید . همانطور که در شمارهٔ پیش گفتیم شیر را به تنهایی یا به همراه مواد غذایی شیرین بنوشید .

۸- در هر وعده ، مقدار متعادلی غذا (به اندازهٔ دو مشت غذا) صرف کنید و در پایان هر وعدهٔ غذایی یک سوم تا یک چهارم معده را خالی بگذارید . از اینکه سیر نشده‌اید ، نترسید ! اگر معده کمی خالی باشد احساس نشاط بیشتری خواهید کرد .

۹- پس از خاتمه هر وعده غذا به مدت چند دقیقه آرام بنشینید و اگر توانستید ۵ تا ۱۵ دقیقه پیاده‌روی کنید .

پیشنهاد زرین :

اگر اضافه وزن دارید ، پیشنهاد می‌شود موارد بالا را رعایت کنید و آنگاه متوجه می‌شوید که اضافه وزن شما فقط به خاطر پرخوری نبوده بلکه به نحوه غذا خوردن شما هم بستگی داشته است . یعنی اگر عادتهای غذایی خود را اصلاح کنید لاغرتر می‌شوید .

بهتر است این موارد را نیز به یاد داشته باشید :

۱- مواد غذایی تازه‌ای را میل کنید که با فصل سال و منطقهٔ جغرافیایی که شما در آن زندگی می‌کنید سازگار باشد . میوه‌ها و سبزیجات و لبنیات منطقهٔ جغرافیایی که شما در آن زندگی می‌کند بهترین نوع غذای ممکن برای شماست .

۲- لازم است که ناهار عمده‌ترین و اصلی‌ترین غذای روزانه شما باشد و بهتر است بین ساعت ۱۲ تا ۱ ظهر صرف شود . شام باید نسبتاً سبک باشد و بهتر است بین ساعت ۶ تا ۷ عصر صرف شود . ناشتایی نیز باید سبک‌ترین غذای روزانه باشد .

۳- همه روزه در یک ساعت معین غذا بخورید . از خوردن غذاهای مختصر و سبک و تنقلات (چیپس ، پفک و ... !) بین وعده‌های غذایی و در طول شب خودداری کنید .

۴- به تنهایی و یا در مصاحبت افرادی غذا بخورید که آنها را دوست دارید .

۵- همیشه در مورد غذاهای متنوعی که طبیعت در اختیار شما می‌گذارد قدرشناس باشید .

مردم در مردم

مهاجرت جوانان ؛ چرا

در شماره ۷۵ مورخه ۸۲/۶/۱۱ در هفته‌نامه امرداد به یکی از مسائل مهم جامعه اشاره شده بود و آن مسئله مهاجرت جوانان و نخبگان کشور به کشورهای دیگر و پذیرا شدن مهارتها و سختی‌های زیاد برای ادامه تحصیل یا کار و یا زندگی بهتر است . البته این پدیده به صورت عام بوده و فقط مختص به جامعه ما نمی‌باشد ولی با مقایسه جمعیتی ، آمار درصدی جامعه زرتشتی بیشتر است . درست است که ایران سرزمین نیاکان ماست و ما همیشه ایرانی و زرتشتی باقی مانده و به آن افتخار می‌کنیم ولی اگر صادقانه و بدون حب و بغض مسئله را بررسی کنیم و امکانات جوانانمان را با کل جامعه بسنجیم شاید به آنها حق بدهیم که به امید زندگی بهتر و تبعیض کمتر راهی شهر و دیار غربت شوند .

در همان شماره امرداد در بخش روزنامه آن آماری از زبان رئیس انجمن دانش‌پژوهان جوان ارائه شده بود که از سال شصت و شش تا کنون سیصد و هفتاد و شش نفر از دانش‌آموزان به المپیادهای جهانی اعزام شده‌اند . سئوالی که همیشه در ذهن من بوده و هست اینکه چرا از این سیصد و هفتاد و شش نفر فقط یک و یا شاید دو نفر از جوانان ما شرکت داشتند آیا جوانان ما آن توانایی علمی را نداشته‌اند ؟ (که اینطور نیست) یا امکان شرکت در مدارس فرزانگان و یا استعدادهای درخشان و غیره را به آنها نمی‌دهند ؟ و دوره‌های خاصی را که برای آمادگی و شکوفایی ذهن و استعداد جوان لازم است در اختیار آنها نمی‌گذارند . آیا تا به حال در این باره تحقیق و بررسی شده؟ و آیا تا بحال چه اندازه اقدامات لازم انجام گرفته است ؟

در تمام برنامه‌هایی که نخبگان ، مخترعین ، نوآوران و نمونه‌های کشور را معرفی می‌نمایند ، آیا تا بحال بنام چند زرتشتی برخورد کرده‌اید (فقط یک نفر)آیا فکر کرده‌اید چرا ؟ آیا امکانات در دانشگاهها هم به صورت مساوی در اختیار گذاشته نمی‌شود و یا متاسفانه خانواده‌های ما فقط جوانانمان را تشویق به درس خواندن تئوری و گرفتن مدرک و نمره خوب می‌کنند تا هر چه زودتر بتوانند آنها را راهی خارج نمایند . البته کسب علم و بهره‌مندی از دانش روز و علوم پیشرفته دنیا بسیار کار خوب و پسندیده‌ایست به شرط اینکه در کنار تعالی و پیشرفت در علم بیاد آوریم که ما ایرانی و زرتشتی هستیم و ایران سرزمین نیاکان و بزرگان ماست و زادگاه پیامبر ما اشوزرتشت است پس به وطن خود برگشته و آینده‌های علمی خود را در راه سازندگی و آبادی و آزادی ایران و ایرانی بخصوص جماعت زرتشتی بکار بریم .

و اما چاره کار در کجاست ؟ جوان کار می‌خواهد ، پشتیبان می‌خواهد و یک زندگی خوب و آرام .

البته ما نماینده داریم که در مجلس می‌توانند مسائلی را مطرح نمایند . در کلیه شهرها انجمن‌هایی داریم که می‌توانند پشتیبان جوانان بوده و کمکشان کنند ولی همانطور که قبلاً هم گفته و نوشته شده است ، هیچوقت دست یکی صدا ندارد و بقول معروف با یک گل بهار نمی‌شود . تا بزرگان قوم به این نتیجه نرسند که اداره جامعه باید برنامه مشخص و مدونی داشته باشد تا بصورت مستمر دنبال شود ، وضع به همین منوال خواهد گذشت . فقط حرف زدن و شعار دادن هم دردی را دوا نمی‌کند .

آیا ما چقدر از امکاناتی که دولت برای صنایع کوچک در اختیار گذاشته است استفاده کرده‌ایم و آیا اصلاً می‌توانیم استفاده کنیم یا خیر ؟ آیا امکاناتی که برای اشتغال بوجود چه شد ؟ آیا جماعت ما استفاده‌ای کرد یا خیر ؟ در این کارها هم تبعیض و یا سهمیه‌بندی رایج است یا نه ؟ اینها تمام تحقیق و بررسی می‌خواهد . چرا ما سرمایه‌داران زرتشتی را تشویق به سرمایه‌گذاری در کارهای صنعتی و تولیدی نمی‌کنیم و امکانات را برای آنها فراهم نمی‌نمائیم . این همه زمین افتاده که در اختیار انجمن است و هر روز هم یک مدعی جدید پیدا می‌کند نمی‌شود در اختیار افراد واجد شرایط برای ایجاد کارگاههای تولیدی و صنایع کوچک قرار داد تا هم زمینهای انجمن حفظ شود و هم تعدادی جوانان ما مشغول بکار شوند . جوانان ما اگر دغدغه کار و زندگی آینده را نداشته باشند چرا باید خودشان را دربدر و آواره دیار غربت کرده و به هر کار پستی در کشورهای خارج تن دردهند و در پی سراب زندگی بهتر باشند . بیائید دست بدست هم بدهیم و با همازوری و همبستگی پایه‌گذار نظم نوینی در جامعه خود باشیم تا به امید پروردگار بتوانیم برای جامعه خوب و صمیمی ولی پراکنده زرتشتی کاری انجام داده و دین و فرهنگ و خانواده و جوانانمان را حفظ کنیم ، شاید هم بتوانیم با برنامه‌ریزی درست و توجه بیشتری به جوانانمان از رشد روزافزون مهاجرت و دربدری آنها جلوگیری نمائیم .

با تشکر

پروین بامسیان

این شماره:
دبیر سرویس: پریسا رستمی
همکاران: فیروزه ماوندادی ، آرمینا خوشرو، پری کیومرثی ، فریبا سرداری، فرانک ساسیا، الیکا بقایی، مهینبخت دهقادی ، گورش قاسمیان، شاهینام بارگی، مهرپور شادلو ، مریم حرمان

دریا مهر

عاشقانه

احمد شاملو

آن که می گوید دوستت می دارم

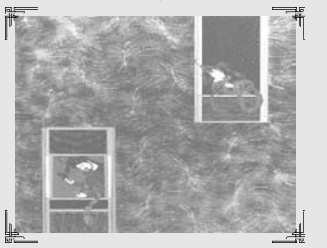

خنیاگر غمگینی ست
که آوازش را از دست داده است .

ای کاش عشق را
زبان سخن بود
هزار کاکُلی شاد
در چشمان توست
هزار قناری خاموش
در گلوی من ،
عشق را
ای کاش زبانِ سخن بود
آن که می گوید دوستت می دارم
دل اندوه گینِ شبی ست
که مهتابش را می جوید .
ای کاش عشق را
زبان سخن بود
هزار آفتاب خندان در خرام توست
هزار ستاره‌ی گریزان
در تمنای من .
عشق را
ای کاش زبانِ سخن بود

مذهب ما ، مذهب ایرانی است

کیش اهورایی انسانی است

مصطفی بادکوبه‌ای‌هزاوه‌ای «امید»

کیست؟دم از مرگ وطن می‌زند
زخم دگر بر دل من می زند
کیست که دلداده خورشید نیست
در دل او پرتوی امید نیست
کیست که یأس است شعار دلش
مردِ شکست از سخن باطلش
یأسِ دلِ کیست که پژمرده است
آب ز آبشخور غم خورده است
مرگِ وطن حرف وطن دوست نیست
این سخن از خامه یک اجنبی است
میهن ما زنده ترین میهن است
هرکه دم از مرگ زند دشمن است
مهد اهورای سپنتاست این
کشور جاوید اوستاست این
میهن فردوسی و الانژاد
پهنه رزم و وطن عدل و داد
مرگ کجا ، کشور ایران کجا
مرگ کجا ،مهد دلیران کجا
گرچه گهی غم به دل ما نشست
حرمت میخانه میهن شکست
لیک نمرده است و نمیرد وطن
رنگ عدم را نپذیرد وطن
مذهب ما مذهب ایرانی است
کیش اهورایی انسانی است
مظهر آزادی ما کورش است
آنکه نبی است ، نه آدم کش است
خاک وطن حمله چنگیز دید
یورش آن وحشی خونریز دید
خون جگر خورد ، ولیکن نمرد
جان به سلامت ز چنان ورطه برد
چون به سردار بشد سر به دار
حب وطن گشت بلان را شعار
باز وطن سرور و سردار شد
دشمن ایران به سر دار شد
خون سیاووش چو آید به جوش
شعر وطن را بسراید سروش
ما نسپاریم وطن را به کس
تا که بود در تن ما یک نفس
چون که وطن تا به ابد زنده است
جان به رهش دادنم ارزنده است
ورنه خردمند نخواهد سپرد
جان به ره توده خاکی که مرد
دم مزن از مرگ وطن ، دم مزن
خانه امید ، تو بر هم مزن
زنده ترین زنده مرا میهن است
هرکه دم از مرگ زند دشمن است
کام وطن دوست پر از خنده باد
تا به ابد میهن ما زنده باد

در دانمارک برپا شد :

نمایش مد لباس وایکینگ های باستان

لباس ها آخرین مد نبودند و مدل ها هم مارک های معروفی مثل ژیوانشی و کریستین دیور را معرفی نمی کردند. اما همه شیک بودند، حداقل در زمان خود - هزارها سال پیش.

مدل ها با پوستین، لباس های پشمی و نخی زمخت با کرمشه ویژه مدلها، روز یک شنبه آخرین مد« پیش از تاریخ» و « قرون وسطی» را در یک موزه سر باز در جنوب کپنهاک به معرض نمایش گذاشتند.

لباس های باستانی اهالی اسکاندینلوی با توجه به پارچه های باستانی یافته شده در جریان حفاری های طراحی شده بودند. یکی از مدل ها بلوزی پشمی و دامنی راه راه عصر مفرغی، مربوط به سه هزار سال پیش پوشیده بود. لباسی که احتمالا تنها در مراسم آیینی استفاده می شده است.

مدلی که این لباس را بر تن داشت به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: « خیلی تنگ و گرم است و زیاد راحت نیست.» بیش از چهل سال است که این موزه نشانه هایی از عصر آهن را نمایش داده است.

مانکن ها، لباس هایی از عصر حجر از ۶ هزار سال پیش تا ۲ هزار سال پیش در دوره وایکینگ ها را پوشیده بودند.

آوازها و موسیقی باستانی وایکینگ ها نمایش دهندگان لباس ها را همراهی می کرد.

آرمینا خوشرو

واژه‌های اوستایی

ایرج / iraj

ایرج /iraj
یاری دهندهٔ آریاییها و در اوستا = [اَئیرِی/ " ariya باشد . و [اَئیریو / = " airyava کوچکترین پسر فریدون

ایرج / / iraj
دستور ، آیین ، فرمان . در پهلوی " اَرِچ /" eraca ، در بندهش و دینکرد " رَجَن / " ragana در فارسی " ایرج / . " iraj رَجَن همان واژه‌ای است که در اوستا " رَزَن / " razan می باشد به چم دستور ، آئین ، فرمان .

ایرج / / iraj
۱ - در اوستا " اَریو " و " ئیریَو " = یاری دهندهٔ آریاییها .
۲ - نام کوچکترین پسر فریدون .
برگرفته از: فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان- اثر ، مصطفی باشنگ

وقتی اندوهم به دنیا آمد

جبران خلیل جبّران

وقتی اندوهم به دنیا آمد از او به دقت پرستاری کردم ، و با عشق و دلسوزی به مراقبت از او پرداختم .

و اندوهم ، همچون موجودات زنده‌ی دیگر رشد کرد ، نیرومند و زیبا و سرشار از شوری شگفت انگیز.

و اندوهم و من یکدیگر را دوست داشتیم . به جهان اطرافمان عشق می ورزیدیم ، چون اندوه قلبی مهربان داشت ، درون من با اندوه ، مهربان بود .

وقتی اندوهم و من با هم به گفتگو پرداختیم ، روزهایمان بال گشوده و شب‌هایمان از رویاها پر بود ، چون اندوه زبانی فصیح داشت ، درون من با اندوه به فصاحت سخن می گفت .

و وقتی اندوهم و من آواز می خواندیم ، همسایه‌هایمان بر پنجره‌هایشان می نشستند و گوش فرا می‌دادند ، زیرا آوازمان چون دریا عمیق و طنین صدایمان از خاطرات شگفت ، پر بود .

وقتی اندوهم و من گام برمی‌داشتیم ، مردم با چشمانی رئوف به ما خیره می‌شدند و با کلماتی سخت شیرین و نغز با هم به نجوا درمی‌آمدند . و در این میان کسانی بودند که با حسادت به ما نگاه می‌کردند ، چون اندوه شریف بود ، من به اندوه افتخار می‌کردم .

اما اندوهم مرد ؛ مثل همه‌ی موجودات زنده‌ی دیگر . و من تنها ، در اندیشه و تفکر .

و اکنون وقتی سخن می‌گویم ، کلماتم به سنگینی در گوش‌هایم فرو می‌افتد .

و هنگامی که ترانه‌هایم را می‌خوانم . همسایگانم برای شنیدن نمی‌آیند .

و وقتی در خیابان راه می‌روم هیچ کس به من نگاه نمی‌کند .

تنها در خواب صدایی می‌شنوم که با غم و افسوس می‌گوید :
" ببین ، این جا مردی خفته که اندوهش مرده است . "

وقتی شادی‌ام متولد شد

و وقتی شادی‌ام متولد شد ، او را بر بازوانم نگاه داشته ، بر بام خانه ایستادم و فریاد برآوردم :
" بیایید ، همسایگانم ، بیایید و ببینید ، که امروز شادی در من متولد شد . بیایید و این شادمانی را که بر خورشید می‌خندد بنگرید . "

اما هیچ یک از همسایگانم برای دیدن شادی‌ام نیامدند ، و من سخت متحیر شدم .

هفت ماه ، هر روز از بام خانه، شادی‌ام را برهمه اعلام می‌کردم، و باز هم هیچکس اعتنایی نکرد . و من و شادی‌ام تنها بودیم ، ناخواسته و نامرئی .

سپس شادی‌ام رنگ پریده و خسته رشد کرد چون هیچ قلبی به جز قلب من سرش را در خود پذیرا نبود و هیچ لبی ، لبهایش را نبوسید .

سپس شادی‌ام از تنهایی جان سپرد .

و اکنون فقط شادی مرده‌ام را با خاطره‌ی اندوه مرده‌ام به یاد می‌آورم .

اما خاطره ، برگ پاییزی است که کوتاه زمانی در باد زمزمه می‌کند و دیگر هیچ نمی‌شنود .

احساس هستی بزرگ‌ترین خوشبختی است

آثار نیلوفرانه

جلال آل احمد ، مدیر مدرسه

جلال الدین آل احمد معروف به جلال آل احمد یکی از برجسته ترین چهره‌های ادبی معاصر است که متاسفانه نسبت به مقام خود در این زمینه مهجور مانده است ، وی نویسنده‌ای توانا ، مترجمی خبره و پژوهشگری دانا بود .

در سال ۱۳۰۲ در محله ی سیدنصرالدین تهران زاده شده در سال ۱۳۲۲ برای گذراندن دورهٔ طلبگی به نجف سفر کرد ولی چند ماه بعد به ایران آمد و نخستین کتاب خویش [عزاداری‌های نامشروع] را به چاپ رسانید ، در سال ۱۳۲۳ به حزب تودهٔ ایران پیوست ، در سال ۱۳۲۴ نخستین داستان کوتاه خود (زیارت) را در مجله‌ی سخن به چاپ رسانید و با صادق هدایت آشنا گشت ، در سال بعد از آن دورهٔ دانشسرای عالی دانشکدهٔ ادبیات را به پایان رساند و با نیمایوشیج آشنا گشت ، در سال ۱۳۲۶ شروع به تدریس در مدارس تهران نمود ، سه سال بعد جلال آل احمد با سیمین دانشور آشنا گشت و زندگی مشترک را آغاز نمودند ، در سال ۱۳۳۲ با نیمایوشیج همسایه شد ، در همان سال پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و زندانی گشت و پس از آزادی بنگاه مطبوعاتی رواق را به همراه باقر وکیلی تاسیس نمود . در سال ۱۳۴۳ به سفر حج رفت که سفرنامه‌ی آن با عنوان [خسی در میقات] دو سال بعد به چاپ رسید ، در همان سال به دعوت هفتمین کنگره بین المللی مردم‌شناسی به شوروی سفر نمود و سال بعد ۱۳۴۴ به دعوت سمینار بین المللی و ادبی سیاسی دانشگاه هاروارد به آمریکا سفر نمود ، در سال ۱۳۴۷ کانون نویسندگان ایران را تشکیل داد و سرانجام در ساعت ۴ بعدازظهر هفدهم شهریور ۱۳۴۸ در اسالم گیلان به مرگ زودهنگام درگذشت.

صمد با آب های ارس جاودانه شد :

صمد بهرنگی در تیرماه سال ۱۳۱۸ هـ . ش در کوچه اسکولیلرِ محله چرندابِ مرکز استان آذربایجان شرقی یعنی تبریز بدنیا آمد و در کوچه جمال آباد همان محله بزرگ شد و به دبستان رفت.

صمد بهرنگی دوره سیکل اول را در دبیرستان تربیت خواند ، و در پی آن ، تحصیلات را در دانشسرا دنبال کرد . درس‌های آنجا را فقط برای قبولی می خواند که با کارمند شدن باری از دوش خانواده‌اش بردارد والا مطلب چندانی نداشت . دانشسرای مقدماتی را در سال ۱۳۳۶ به اتمام رساند و در سن ۱۸ سالگی شد آقا معلم . بر اساس تعهدی که به آموزش و پرورش داده بود برای تدریس روانه روستاهای آذرشهر شد و یازده سال تمام در روستاهای ممقان ، خوراقان ، قدجهان ، گوگان ، اخیرجان و .... با عشق و علاقه به بچه‌های صادق و بی‌آلایش روستایی درس داد و درس گرفت . صمدبهرنگی ضمن تدریس ، بعضی اوقات هم مقالاتی می نوشت . همچنین در همین سالها بود که ششم متوسطه رشته طبیعی را بصورت متفرقه امتحان داد و قبول شد . آنگاه وارد ادبیات تبریز شد و در رشته زبان انگلیسی لیسانس گرفت و ...

و در ۱۷ شهریور سال ۱۳۴۷ هـ . ش در سن ۲۹ سالگی به همراه یک افسر ارتش شاهنشاهی به شنا رفته بود که در رود مرزی اَرس افتاد و غرق شد و مرد (به همین راحتی ؟!!!)

صمد بهرنگی با فقر زاده شد ، با سانسور بزرگ شد و با خون و دل ، سر زیر آب شد و رفت .

ویژگیهای و پیامهای اساسی قصه‌های صمد بهرنگی :

۱ـ ماهی سیاه کوچولو :

۱ - قصه بیانگر راه حل نجات از جهل و بی‌خبری است از طریق آزاد اندیشیدن و جرأت سوال کردن و از لاک خود در آمدن .

۲ - قهرمان قصه ، ماهی سیاه کوچولویی است که از میان میلیونها ماهی دیگر از زندگی تکراری خسته شده و می‌خواهد اول و آخر را بشناسد .

۳- به نظر نگارنده قصه ، راه نجات از جهل و شروع یک زندگی نو حرکت و تلاش و مبارزه است.

سناریوی زندگی چارلز برانسون به پایان رسید

چارلز برانسون هنرپیشه معروف آمریکایی که در ۶۰ فیلم عمدتاً پرماجرا و پر برخورد بازی کرد ، دوشنبه دهم شهریورماه در لس آنجلس در سن ۸۱ سالگی در پی ابتلا به بیماری ذات‌الریه درگذشت.

او با نام واقعی چارلز بونچینسکی متولد سوم نوامبر ۱۹۲۰ در ارنفیلد پنسیلوانیاست و یکی از پانزده فرزند یک کارگر معدن زغال سنگ اهل لیتوانی تنها فرزندی که توانست دبیرستان را تمام کند . با این وجود در سن ۱۶ سالگی ، مانند دیگر برادرانش کارگر معدن شد . در جنگ جهانی دوم به عنوان مسلسل چی عقب یک بمب‌افکن ب ۲۹ خدمت کرد . پس از جنگ به فیلادلفیا رفت ، مشغول تحصیل هنر شد و به عنوان طراح صحنه و ایفاگر نقش‌های کوچک به یک گروه نمایشی پیوست . در سال ۱۹۴۹ وارد مدرسه پاسادناپلی هاوسن شد . اندکی بعد در فیلم‌های هالیوود و تولیدات تلویزیونی ایفاگر نقش‌های مکمل شد . با چهره‌ای زمخت و هیکلی تنومند ، از همان ابتدای فعالیت بازیگریش در قالب یک نژادپرست یا خبیثی نخبه ظاهر شد . اما به تدریج ویژگی منحصر به فرد چهره و نیز یک پر قدرش باعث شد تا به قهرمان فیلم‌های پرماجرا و تغییر ماهیت دهد .

بطوری که فرانسوی‌ها با دل بستن به فیلم‌های پر حادثه‌ای او ، وی را " هیولای دست نیافتنی"لقب داده بودند و ایتالیایی‌ها نیز با دلهایی که وی را در خود جای داده بود. او را "مرد زشت" می نامیدند.

برانسون نام خانوادگی تغییر یافته در سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۶۸ در سینما بازیگر نقش مکمل باقی ماند و درد این سال به اروپا رفت و در پایتخت‌هایی مانند پاریس ، رم ، مادرید توانست در نقش نخست فیلم‌های اروپایی بدرخشد و با جلب نظر سینما دوستان اروپایی تا حد یک بازیگر درجه اول ارتقا یابد . در پنجاه‌سالگی بود که ناگهان به عنوان نشانه‌ی بارز مردانگی و یکی از پرفروش‌ترین ستاره‌های آثار بین‌المللی به شهرت رسید و در سال ۱۹۷۱ به عنوان محبوب‌ترین بازیگر سینمای جهان ، جایزه [گلدن گلاب] را به دست آورد .

در همین سال به آمریکا بازگشت تا به عنوان یک ستاره ، از موقعیت به دست آمده بهره‌برداری کند .

همسرسومش جین آیرلند(۹۰-۱۹۳۶) در بیش از پانزده فیلم همبازی‌اش بود . چارلز برونسون پدر هفت کودک بود .

از فیلم‌های او می‌توان به ، تبه‌کار (۱۹۵۱ ، رابرت پریش) ، پت و ماپک (۱۹۵۲ ، جرج کیوکر) آپاچی (۱۹۵۴ ، رابرت آلدریچ) ، هفت دلاور (۱۹۶۰ ، جان استرجس) انتقام (۱۹۸۶ ، جان کلنزی) ، کامر مرگ ۵ : چهره مرگ (۱۹۹۴ ، آل گلدستین) و حدود پنجاه فیلم دیگر اشاره کرد.

بیضایی و درویشی در شب هزارو یکم

" شب هزار و یکم " ، شامل سه نمایش جداولی وابسته به هم با شماره‌های یک ، دو ، سه ، هر کدام با سه بازیگر جداگانه ، پس از هشت هفته تمرین فشرده با کارگردانی بهرام بیضایی در تالار چهارسو تئاتر شهر به روی صحنه رفت .

در بخش نخست نمایش ، به مدت تقریبی ۵۰ دقیقه ، پانته آ بهرام ، بهناز جعفری و حمید فرخ نژاد در بخش دوم ، به مدت تقریبی ۶۰ دقیقه مژده شمسایی ، ستاره اسکندری و اکبر زنجانپور بازی دارند. همچنین در بخش سوم ، با زمانی حدود ۴۰ دقیقه شبنم طلوعی ، شبنم فرشادجو و علی عمرانی به روی صحنه می‌آیند .

همچنین طراح لباس نمایش "ملک جهان خزاعی"است و موسیقی آن را ، محمدرضا درویشی ، ساخته است .

بیضایی که تهیه‌کننده ، نویسنده و کارگردان این نمایش است از انتشار متن نمایشنامه این کار همزمان با اجرای این نمایش به صورت کتاب توسط انتشارات روشنگران خبر داده است . به گفته بیضایی ، هر سه بخش " شب هزار و یکم " یا داستان " هزار و یک شب" در ارتباط است ، بی آنکه از آن اقتباس شده باشد .

سلا خی گریست . به قناری کوچکی دل باخته بود .

احمد شاملو

شهر اندیشه

نمای ایران

مردم روستای «عسلویه» استان بوشهر پژوهش «لیلا خادمی حسینی» و آداب و رسوم مردم ایل قشقایی نوشته ویدا قشقایی‌نوشته‌راهای این بخش را تشکیل می‌دهند.

بخش سوم این کتاب با عنوان اقلیت‌های مذهبی ایران اختصاص به مردم زرتشتی و ارمنی ایران دارد. نوشتار مربوط به «زرتشتیان ایران » در این بخش را فاطمه جهانگرد تهیه کرده .این نوشتار پس از آوردن تاریخ این دین و مردم آن به شرح آئین های ویژه مانند سدره پوشی ،ازدواج - جشن‌های ماهیانه ، سده و مهرگان پرداخته است . اما نوشتار بعدی که اختصاص به ارمنیان ایران دارد را استاد لئون میناسیان که خود یک ارمنی است نوشته است .

اما بخش چهارم به زنان اختصاص دارد . و شامل چند مقاله و شعر در این زمینه است . نوشتاری نیز تحت نام «زن روز در ایران باستان» از توران شهریاری در این بخش به چاپ رسیده است که خواندنی است . همچنین در این بخش چند نفر از چهره‌های سرشناس زن ایرانی نیز معرفی شده‌اند ،توران شهریاری نیز یکی از این چهره‌هاست که تحت عنوان :« بانوی پیشگام در ادبیات حقوق زرتشتی » به خوانندگان ارائه شده است .بهای این کتاب بیست هزار ریال است . به جز انتشارات گیل و نشر دیگر در تهران در همه شهرهای ایران می توان آن را از شعب اصلی پست نیز تهیه کرد.

این بار کتابی در برابرمان قرار دارد که ظاهرش بیشتر شبیه مجله است. این کتاب که نام «نمای ایران» بر خود گرفته ، دارای ۵ بخش است. هر یک از بخش های این کتاب در - زمینه‌ای خاص تهیه شده است . در بخش نخست نقاط دیدنی چند استان کشور همراه با عکس و فهرست کاملی از نقاط دیدنی هر یک از آنها به خوانندگان معرفی شده است .

بخش دوم این کتاب که آن را پیشتر از بخش اول جذاب و خواندنی کرده است به توضیح آداب و رسوم مردم ایران پرداخته است . آداب ورسوم مردم شمال خراسان پژوهش « عفت ابراهیمی » ، آداب ورسوم

پیر سخن دل

عشق چیره نمی شود ،
عشق می پرورد .
عشق توان آن دارد ،
که در یک لحظه آن کند ،
که رنج به سختی می تواند
در یک عمر فراهم آورد
از این که در کنارم هستی ،
بسیار شادمانم .
بودنت یاریم می کند که
دریایم ،
جهان تا کجا زیباست .

گوته